



## کارزارهای انتخاباتی، یک گام به پیش دموکراسی

پهرام آمو نیایی

## طرح ۳۰۰ میلیون دالری امریکا برای حمایت از اقتصاد افغانستان

امریکا قرار است طرح جدیدی را به ارزش ۳۰۰ میلیون دالر برای حمایت از اقتصاد افغانستان روی دست بگیرد. بخش اول این طرح شامل ۷۷ میلیون دالر است که هدف آن افزایش توانایی تجاری و مالی افغانستان برای راه یافتن این کشور به سازمان تجارت جهانی در اواخر امسال خوانده شده است. مقامات امریکایی گفته‌اند که این طرح از سوی اداره توسعه بین‌المللی امریکا در افغانستان عملی خواهد شد. یک مقام وزارت خارجه امریکا به خبرگزاری فرانسه گفته: "تحقیقات نشان داده که اگر کشورهای مثل افغانستان اصلاحات قانونگذاری برای عضویت در سازمان تجارت جهانی را عملی سازند، تولیدات ناخالص داخلی آنها در جریان ۵ سال ۲۰ درصد رشد خواهد کرد". این برنامه معاملات تجاری افغانستان با کشورهای آسیای میانه و هند را حمایت خواهد کرد و به دولت افغانستان کمک خواهد کرد تا درآمد خود را از طریق جمع‌آوری مالیات بر ارزش افزوده، بالا ببرد. بخش دوم این طرح شامل مصرف ۹۲ میلیون دالر روی توسعه نیروی کار ماهر در افغانستان است که از طریق ایجاد همکاری میان دانشگاه‌های امریکا و ده دانشگاه افغانستان صورت خواهد گرفت. این برنامه از اول جنوری امسال آغاز شده است. بخش سوم این طرح شامل ۱۲۰ میلیون دالر برای حمایت از کشاورزی در افغانستان در زمینه تولید غله، تقویت دامداری و افزایش امنیت غذایی است. یک مقام وزارت خارجه امریکا گفته: "در کنار دیگر مزایا، این طرح زمینه‌ی دسترسی حدود ۴۰۰ هزار کشاورز به فن‌آوری و بازاریابی را فراهم می‌کند و انتظار می‌رود که تولید غله را تا ۲۰ درصد افزایش دهد". امریکا در زمانی این طرح را اعلام می‌کند که قرار است تا پایان امسال نیروهای خارجی از افغانستان خارج شوند و نگرانی‌هایی وجود دارد که کاهش کمک‌ها موجب بدتر شدن وضعیت اقتصادی در افغانستان شود. اخیراً کنگره‌ی امریکا کمک‌های توسعه‌ی این کشور به افغانستان را تا ۵۰ درصد کاهش داد و انجام کمک‌های بیشتر به افغانستان را به امضای موافقت‌نامه امنیتی منوط کرده است. موافقت‌نامه‌ی امنیتی سندی است که به شماری از نیروهای امریکایی اجازه می‌دهد تا پس از پایان مأموریت رزمی ناتو در افغانستان در پایان در افغانستان باقی بمانند.

سرانجام کارزار انتخاباتی‌یی که همگی چشم به راه آن بودند، آغاز شد. جامعه‌ی سیاسی افغانستان در این روزهای سرد زمستانی به شدت داغ و پریشان است و هر جا که بروی، خبر از انتخابات و بحث رقابت‌های انتخاباتی در میان است. در دو نشست پرسشی و پاسخ که میان نامزدان مطرح ریاست جمهوری در رسانه‌ها برگزار شد، نامزدان به تشریح برنامه‌هایشان پرداختند و سعی کردند تا توجه مردم را به خود جلب کنند. اگر از کاستی‌ها و نارسایی‌های این نشست‌ها که "مناظره" نام گرفته است، بگذریم، آنچه از همه مهمتر به نظر می‌رسد، نشانه‌هایی از نهادینه شدن دموکراسی و فرهنگ همزیستی مسالمت‌آمیز در کشور است؛ موضوعی که برای کشور جنگ زده و خشونت‌دیده‌ی مثل افغانستان خبر خوشی است. افغانستان کشوری است که کمتر از تجربه‌ی مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز در انبان تاریخی‌اش دارد. اینجا قدرت سیاسی با جنگ عجین شده و افغانستان یکی از کشتارگاه‌های رهبران سیاسی-نظامی است.

صفحه‌ی ۶

..... عبدالخالق آزاد

## بررسی شتاب زده از جنبش تجددخواهی در افغانستان

(از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹ تا امروز)

### نقش گروه‌های قومی در مخالفت با رژیم کودتا

بخش هفتم



سید حسن جگرن، قوماندان عمومی شورای ائتلاف

تهاجم نیروهای رزمی اتحاد شوروی به تاریخ ۶ جدی ۱۳۵۸ ه. ش، مجموعه‌ی نیروهای داخلی و قدرت‌های خارجی را علیه رژیم برانگیخت. رژیم امین که در صدد کنترل اوضاع بود، آنچنان با حملات برق‌آسای کوماندوهای ارتش سرخ به تاریخ سپرده شد که همه را غافلگیر کرد. این تهاجم، ائتلاف گسترده‌ی جهانی را علیه رژیم کودتا ایجاد کرد و تقریباً فراتر از منافع ایدئولوژیک در محور منافع سیاسی، کلیه قدرت‌های جبهه‌ی مخالف اتحاد شوروی و پیمان وارسا را باهم همدست کرد. بعد از تهاجم اتحاد شوروی، افغانستان شاهد شتاب عصبان‌های اجتماعی گردید که به زودی همه کشور را در بر گرفت. اما در این مورد پیشتر از همه ملیت‌ها و اقوامی درفش مقاومت را بر افراشتند که در گذشته دور از جنبه‌ی قدرت سیاسی به عنوان باج‌گذار، خراج پرداز، مالیه‌ده، نوکر، سقا و جوالی ایفای وظیفه می‌کردند. مقاومت مردم نورستان و در هم‌آوایی با آن مقاومت مردم هزاره‌جات کاملاً بی‌نظیر بود. ...

صفحه‌ی ۶

## چگونگی انتقال قدرت در افغانستان به روایت تاریخ

کوهبندی

خود شکرالله و آزاد خان به خانه او برفت. ولی عبدالله خان دیوان بیگی آنها را نظر بند نگهداشت و با خود به نزد تیمور ببرد. کاروان این‌ها در ولایت فراه به اردوی تیمور پیوست. تیمور شاه که موجودیت تاج بخشان داخلی را منافی قدرت سلطنتی میدانست، غیباً امر اعدام شاه ولی خان و فرزندان او را صادر کرد و انکوخان بامیزی و اسلام خان پوپلزایی این امر را فوراً در معرض تطبیق گذاشتند.

۲- تیمور که در دوره‌ی سلطنت‌اش چند بار با توطئه‌ی درون درباری مواجه گردید، اگرچه در سال ۱۷۹۳ در پشاور بیمار گردیده و به کابل آمد، در اثر افراط در خوراک در گذشت. ولی به قول یک نفر انگلیس، مرگ تیمور شاه شاید در اثر زهر بوده باشد.

۳- جانشین تیمور (زمان شاه) که در جنگ داخلی با برادران و درمقابل با توطئه‌ی انگلیسی از برون ناکام گردیده بود، در جریان فرار به جانب پشاور توسط ملاعاشق شنواری اسیر و به محمود سپرده شد. غبار در این مورد می‌نویسد: "شاه زمان به زودی احساس کرد که از طرف ۲۰۰ نفر تفنگدار شنواری محصور و اسیر گردیده است. از این بعد هر قدر شاه و وزیرش سعی کردند که عاشق خاین را رام و راه فراری بدست آرند میسر نشد."

تا این وقت محمود و فتح خان ...

۱- در تاریخ معاصر افغانستان اگرچه احمد شاه ابدالی به اثر زخم ناسوری که در ناحیه‌ی بینی او ایجاد گردیده بود، به شکل طبیعی وفات یافت. اما طعم تلخ انتقال قدرت متوجه وزیر کاردان او (شاه ولی) گردیده و توسط تیمور شاه ابدالی با دو پسر و دو خواهرزاده اش در یک اردوگاه جنگی اعدام گردید. غبار در این مورد می‌نویسد: "بعد از مرگ احمد شاه، شاه ولی خان وزیر، داماد خودش شهزاده سلیمان را در قندهار به سلطنت افغانستان برداشته و پسران خود دوست محمد و شیر محمد را در قلات غلجایی از حرکت ولیعهد به جانب قندهار خیر گرفتند طرف او را التزام کردند. شهزاده سلیمان که چنین دید از دعوی پادشاهی دست کشید و بیطرفانه در انتظار ورود تیمور نشست. اشراف دربار نیز به عجله دم از حمایت و اطاعت ولیعهد زدند، از قبیل مدد خان اسحاق زایی، برخوردار خان و سردار جهان وغیره شاه ولی خان وزیر در بین طوفان رقابت به خانه‌ی عبدالله خان دیوان بیگی فرود آمد و از طرف او محبوس گردید. شاه ولی خان برای ترضیه دیوان بیگی که خودش را طرفدار سلطنت تیمور شاه اعلام کرد بود، شخصاً با دو پسر دیگر

صفحه‌ی ۷



گپ مردم



به نامزدان ریاست جمهوری: مناظره کنید!

این روزها که کارزارهای انتخاباتی نامزدان ریاست جمهوری گرم است، موضوع راه‌اندازی بحث‌های انتخاباتی و مناظره‌ها میان نامزدان در رسانه‌ها یکی از مصروفیت‌های رسانه‌یی شده است. تا اکنون دو رسانه‌ی خصوصی (تلویزیون طلوع و تلویزیون یک) در این عرصه پیش‌قدم شده‌اند و نشست‌هایی را میان نامزدان ریاست جمهوری راه‌اندازی کرده‌اند. این دو نشست پرسش و پاسخ که "مناظره" نام گرفته است، به دو دلیل عمده شباهت زیادی به مناظره‌ی واقعی نداشت:

**نخست:** مسأله‌یی که در جذاب‌شدن بیشتر مناظره‌ها کمک میکند، متفاوت بودن برنامه‌های نامزدان است. اما نامزدان ریاست جمهوری در این نشست‌ها بیشتر مشابه هم صحبت می‌کردند تا به چالش کشیدن دیدگاه‌ها و برنامه‌های همدیگر. گرچه در مناظره‌ی تلویزیون یک، دو تن از نامزدان ریاست جمهوری (عبدالله عبدالله و اشرف غنی احمدزی) در یکی دو مورد نقد کوتاهی بر موضع‌گیری‌های همدیگر داشتند، اما اینجا نیز نامزدان بیشتر با کلی‌گویی‌هایی که در افغانستان میان سیاستگران عام و خسته‌کننده شده است، به تکرار گفته‌های یکدیگر پرداختند و فضای نشست چندان گرم و جذاب نبود.

در حالیکه در مناظره‌ها، نامزدان به نقد برنامه‌ها و موضع‌گیری‌های حریفان شان می‌پردازند و هر یک تلاش می‌کنند تا برتری و حقانیت دیدگاه و برنامه‌ی خود را بر دیدگاه‌ها و برنامه‌های رقیبان انتخاباتی شان ثابت کنند. **دو دیگر:** در مناظره‌های معیاری رسانه‌یی، گردانندگان تلاش می‌کنند که با پرسش‌های سوژه‌ساز و چالشی، نامزدان را وادار به رویارویی استدلالی کنند، تا ظرفیت منطقی و توانایی سیاسی آنان به مردم روشن شود. اما در هر دو نشست پرسش و پاسخ، گردانندگان پرسش‌های از قبل آماده‌شده را به نامزدان می‌خواندند و در حالیکه پرسش‌های زیادی از گفته‌های نامزدان ایجاد میشد، گردانندگان پرسش نوشته‌شده‌ی دیگری را مطرح می‌کردند. با این کار از یکسو پرسش‌های زیادی که در ذهن مخاطب ایجاد میشد، بی‌پاسخ می‌ماند و از سوی دیگر، نامزدان نمی‌توانستند دیدگاه‌های همدیگر را نقد کنند. این مشکل در مناظره‌ی تلویزیون طلوع بیشتر نمایان بود.

با اینهمه، نشست‌های یادشده خالی از نقاط مثبت نیز نبود. دست‌کم این گونه نشست‌ها می‌تواند تلاشی باشد برای نهادینه‌سازی منطق و مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز در جامعه‌یی که سیاستگران‌اش بیشتر با لوله‌ی تفنگ سخن گفته‌اند و کمتر به مبارزه‌ی دموکراتیک عادت داشته‌اند. یعنی نشست‌های این چنینی را میتوان گام خوبی در عرصه‌ی نظام سازی دموکراسی در کشور به حساب آورد و از آن ستایش کرد. اما تا زمانیکه نامزدان ریاست جمهوری برنامه‌ی مشخص و کارا برای حل نهایی مشکلات مردم ارایه نکنند، از پشتیبانی توده‌یی برخوردار نخواهند شد و مردم برنامه‌های آنان را از خود نخواهند دانست.

اگر نامزدان می‌خواهند مردم به برنامه‌های آنان رای دهند، باید از مدارای غیراصولی و کرنش در برابر حریفان دست بردارند و سعی کنند تا تفاوت و برتری خود بر حریفان شان را ثابت کنند؛ این کار فقط از راه نقد بی‌رحمانه‌ی راهکارهای حریفان و به چالش کشاندن رقیبان انتخاباتی ممکن است که مناظره‌های تلویزیونی بهترین ابزار برای رسیدن به این هدف می‌باشد.

صاحب امتیاز

مرکز مطالعات صلح و توسعه

مدیر مسوول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۷۲۴۰۵۴۳۸

سرمدیر

بهرام آذری آمونیاپی

شماره‌ی تماس: ۰۷۰۰۷۵۷۸۸۲

ایمیل: amoniaee@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

دموکراسی و رسانه

رسانه‌ها در کورهِی انتخابات

پخته‌تر میشوند

بهرام آمونیاپی

نیروی چهارم در جامعه، مسوولیت بزرگی را به دوش دارند: مدیریت ذهن‌ها. به همین دلیل، دولت‌ها، احزاب سیاسی و تمام جریان‌هایی که تلاش دارند تا به گونه‌یی در سازماندهی و سمت و سودهی مردم نقشی ادا کنند، در حد توان از این تربیون بهره می‌برند. در کارزارهای انتخاباتی نیز، سعی میشود تا از رسانه‌ها به عنوان یک ابزار قوی در مهندسی ذهن‌های رای‌دهندگان و جلب توجه مردم استفاده شود. رسانه‌ها هم تلاش شان اینست تا از یکسو با بهره‌وری از زمینه‌های پولی کارزارهای انتخاباتی، حساب‌های بانکی شان را چاق‌تر کنند و از سوی دیگر، با نظارت دقیق از کارکردهای گروه‌ها، احزاب

افغانستان در سیزده سال گذشته تجربه‌ی قابل ملاحظه‌یی را در زمینه‌ی کار رسانه‌یی به دست آورد؛ اما این دستاورد با کاستی‌ها و نارسایی‌های زیادی همراه بوده است. چون از یکسو افغانستان به یکبارگی وارد شرایطی شد که از قبل زمینه‌سازی زیربنایی نشده بود و از سوی دیگر، از آنجا که هر پدیده‌یی زاده‌ی هستی اجتماعی خود است (شرایط آن روزگار آنارشی‌زده و بحرانی بود)، رسانه‌ها در آغاز به رسم زمانه و به هدف هم‌مطرازشدن با طیف‌های دیگر سیاسی، امتیاز گرفتن و یا هم‌به‌زعم خودشان پس‌نماندن از شرایط، وارد کارزار رسانه‌یی شدند. این مسأله سبب شد تا رشد کمی رسانه‌ها برابر با رشد کیفی آنها نباشد. اما با گذشت بیش از ده سال از عمر رسانه‌های خصوصی در کشور، رسانه‌ها همگام با روند شکل‌گیری نهادهای مدرن و تعمیم‌یابی دموکراسی، در مقایسه با سال‌های نخست ایجاد شان تا اندازه‌یی به رشد کیفی رسیده‌اند. نهادینه‌شدن دموکراسی که انتخابات یکی از پایه‌های اساسی آن است، با بهبود کار رسانه‌یی و رشد کیفی رسانه‌ها پیوند مستقیم دارد. در روزگار امروز، دموکراسی بدون رسانه‌های آزاد می‌لنگد و رسانه‌های آزاد هم بدون دموکراسی نمیتوانند وجود داشته باشند. دموکراسی و رسانه، در یک رابطه‌ی دیالکتیکی تاثیرگذاری-تاثیرپذیری هستی دارند. اگر مردم‌سالاری با تزریق تیوریک، زمینه‌ی برآمد رسانه‌های آزاد را فراهم میکند و با کارکردهایش در سیاست، اقتصاد و فرهنگ، به کار رسانه‌یی بیشتر بال و پر میدهد، رسانه‌ها هم به عنوان نیروی چهارم، دموکراسی را ذهنیت‌سازی میکنند و با نظارت و نقد مردم‌سالاری، به نهادینه‌شدن آن یاری می‌رسانند. هر قدر دموکراسی به سوی نهادینه‌شدن پیش می‌رود، رسانه‌های آزاد هم بیشتر کیفیت می‌گیرند و پخته‌تر میشوند.

انتخابات به عنوان یک روند دموکراتیک، نقش بارزی در کیفی‌سازی کار رسانه‌یی دارد. **رسانه‌ها، تربیون انتخاباتی** در یک جامعه‌ی دموکراتیک، رسانه‌ها نقش تربیون دموکراسی را بازی میکنند و به عنوان

زمینه‌ی علنی‌شدن برنامه‌ها و راهکارهای تازه را هم مساعد می‌سازند. **رسانه‌های "بی‌طرف"؟** "بی‌طرف" بودن رسانه‌ها، نگره‌یی است که در هر رسانه‌ی دولتی و خصوصی پیش کشیده میشود. مسوولان رسانه‌ها مدعی‌اند که به هیچ یک از طیف بندی‌های سیاسی، حزبی، قومی و طبقاتی وابسته نیستند و رویدادهای خبری را بر پایه‌ی "بی‌طرفی" کامل پوشش میدهند. اما در عمل، رسانه‌یی که بیشتر ادعای "بی‌طرفی"، موثق بودن و "غیر سیاسی" بودن دارد، در مقایسه با رسانه‌های دیگر بیشتر سیاسی و

نهادینه‌شدن دموکراسی که انتخابات یکی از پایه‌های اساسی آن است، با بهبود کار رسانه‌یی و رشد کیفی رسانه‌ها پیوند مستقیم دارد. در روزگار امروز، دموکراسی بدون رسانه‌های آزاد می‌لنگد و رسانه‌های آزاد هم بدون دموکراسی نمیتوانند وجود داشته باشند. دموکراسی و رسانه، در یک رابطه‌ی دیالکتیکی تاثیرگذاری-تاثیرپذیری هستی دارند. اگر مردم‌سالاری با تزریق تیوریک، زمینه‌ی برآمد رسانه‌های آزاد را فراهم میکند و با کارکردهایش در سیاست، اقتصاد و فرهنگ، به کار رسانه‌یی بیشتر بال و پر میدهد، رسانه‌ها هم به عنوان نیروی چهارم، دموکراسی را ذهنیت‌سازی میکنند و با نظارت و نقد مردم‌سالاری، به نهادینه‌شدن آن یاری می‌رسانند. هر قدر دموکراسی به سوی نهادینه‌شدن پیش می‌رود، رسانه‌های آزاد هم بیشتر کیفیت می‌گیرند و پخته‌تر میشوند.

سیاسی و شخصیت‌های تاثیرگذار در جریان کارزارهای انتخاباتی، هم ذخیره‌ی اطلاعات خود و مردم را بالا ببرند و هم از راه یادگیری بیشتر سیاست و آشنایی با رمز و رازهای سیاستگران و بازی‌های سیاسی، میزان تجربه‌ی رسانه‌یی خود را افزایش دهند.

بیشترشدن آگاهی رسانه‌ها از جریان‌های سیاسی و سیاستگران، قدرت موضع‌گیری رسانه‌ها را دقیق‌تر و عمیق‌تر می‌سازد؛ این هم مزیت خوبی است که از انتخابات به رسانه‌ها میرسد.

رسانه‌ها در روند انتخابات، بیشتر جلب توجه دارند و مخاطبان زیادتری برای خود دست و پا میکنند. انتخابات سبب میشود تا رسانه‌های تازه‌یی پا به عرصه بگذارند که دست کم از دید تنوع‌سازی ایده‌ها میتوانند سودمندی خود را داشته باشند و

جانب‌دار برخورد میکند. جهانی که ما در آن به سر می‌بریم، متشکل از گروه‌ها و طیف‌های معین و مشخصی است. هر گروه و طیف سیاسی علایق و سلیقه‌های مشخص و طبقاتی خود را دنبال می‌کند که طبیعتاً هر رسانه‌یی نیز از سوی یکی از این منابع تمویل میگردد و این تمویل، الله‌توکی و فی سبیل الله نیست.

انتخابات یکی از پروسه‌هایی است که این حقیقت را بیشتر آشکار میکند: هیچ نهاد و نگرشی نمیتواند بی‌طرف باشد و هر رسانه‌یی هم دوستان و دشمنان خودش را دارد و خط قرمزهای راهکار نشراتی‌اش هم روشن است. رسانه‌های افغانستان بهترین مثال در این زمینه است؛ هنگامیکه پای منافع اقتصادی-سیاسی در میان باشد، سخنی از

"بی‌طرفی" نیست، اما وقتی سوژه‌ی دشمن میدان‌دار باشد، رسانه بی‌طرف میشود و مدعی است که کار ژورنالیستیک به او این اجازه را نمی‌دهد تا تربیون یک عده‌ی خاص شود. این موضوع تنها در انتخابات نیست که خود را می‌نمایاند، اما در روندهایی مثل انتخابات که نض سیاسی جامعه بیشتر می‌تپد، یک چنین رویکردها به روشنی میدانی میشود. با این تحلیل، بسیار ساده میتوان نتیجه گرفت که رسانه‌ی "بی‌طرف" وجود ندارد و تنها آنچه که ژورنالیزم امروزی مدعی به سرسازند آن است، توازن در اطلاع‌رسانی به مردم است؛ توازنی که هرگز نمیتواند بی‌طرف باشد. یعنی رسانه‌های آزاد واقعیت عینی را به مردم نشان میدهند و این کار هم در جامعه‌ی به شدت طبقاتی

- "صدای مردم"، از ارسال نوشته‌های فوب شما استقبال می‌کند.
- تنها "گپ مردم" با ژانر دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسوولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن میباشد.
- اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عده‌ی نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

پست الکترونیک صدای مردم: sadaaym@gmail.com

فیس‌بوک صدای مردم: https://www.facebook.com/sadaaym

..... سید میب‌الله میب

# برابری جنسیتی، از قانون تا عمل

پرداختن به مسأله‌ی زنان پیشینه‌ی زیادی ندارد. قرن‌ها سلطه‌ی مردان بر زنان امر مسلم و پذیرفته شده پنداشته می شد و ادیان هم به نحوی در امر نهادینه کردن حاکمیت مردان بر زنان سهم به سزایی داشته اند. نابرابری جنسیتی به عنوان یکی از حادثترین نوع نابرابری اجتماعی بیشتر در قرن بیستم مورد توجه اندیشمندان اجتماعی (به عنوان سوژه‌ی پژوهش) و فمینیست‌ها (به عنوان سوژه‌ی مبارزات سیاسی رهایی بخش) قرار گرفته است. جنبش برابری جنسیتی در درازنای تاریخش با گونه‌ها و گرایش‌های گوناگون پدیدار گردیده و روایت‌های گوناگون از چگونگی پدیدآمدن مردسالاری و انقیاد زنان ارایه کرده اند؛ اما در تمام این جنبش‌ها یک خواست محوری وجود داشته که همان دستیابی زنان به موقعیت برابر با مردان است. در تبیین مارکسیزم فمینیزم، با پدیدآمدن مالکیت خصوصی و گردآوری منابع (ثروت) طبیعی که رابطه‌ی مستقیم با قدرت فزیک‌ی دارد، تفوق و برتری مردان بر زنان به نسبت بر خورداری شان از منابع طبیعی بیشتر و قدرت فزیک‌ی آغاز می گردد و با گذشت زمان که مالکیت خصوصی چهره‌ی عریان تری بخود می گیرد، نابرابری اجتماعی به ویژه تبعیض جنسیتی و سلطه‌ی مردان بر زنان خشن‌تر و غیرانسانی‌تر میگردد. فمینیست‌های مارکسیست نابرابری را در ذات سرمایه داری نهفته می دانند و تنها راه از میان برداشتن نابرابری جنسیتی را پایان بخشیدن به سازمان سرمایه داری می دانند. در این تفسیر، چون زنان به لحاظ برخورداری از توانایی فزیک‌ی نسبت به مردان فروتر اند، فرودست‌ترین دسته‌ی اجتماعی را در طول تاریخ شکل داده اند و موقعیت زنان چه در طبقه‌ی حاکم و چه در طبقه‌ی محکوم پایین تر از مردان بوده است؛ به سخن رزا لوکزامبورگ، " زنان طبقه حاکم انگل انگل اند و زنان طبقه‌ی محکوم برده‌ی برده".

روایت فمینیست‌های سوسیالیست از نابرابری اجتماعی به ویژه نابرابری جنسیتی کمی متفاوت از این است. آنها در کنار شیوه‌ی تولید سرمایه داری، مردسالاری (پدرسالاری) را نیز عامل انقیاد زنان و اعمال تبعیض و محرومیت تاریخی علیه زنان می دانند؛ محرومیت از دستیابی به فرصت‌ها در گستره‌های آموزش، کار (شغل) و ... که خود به فرودستی و تهدیدستی و در نهایت به وابستگی زنان به مردان می انجامد و از شکل‌گیری جنبش‌های بزرگ رهایی بخش زنان پیش‌گیری می کند و به این وسیله نابرابری جنسیتی در جامعه باز تولید و نهادینه می شود و در زندگی اجتماعی اصل پنداشته شده، نسل‌ها ادامه پیدا می کند. فمینیزم سوسیالیستی به یک رشته از نوشته‌های آشکارا متفاوتی اطلاق می گردد که بیشتر با یک راهکار نظری و کمتر با نتیجه‌گیری‌های نظری اساسی وحدت می یابند. فمینیزم سوسیالیستی را سه هدف هدایت می کنند: سنتز نظری، ترکیبی از وسعت و دقت نظری و روش روشن و مناسب برای تحلیل اجتماعی و دگرگونی اجتماعی. فمینیست‌های سوسیالیست با پیروی از فمینیست‌های مارکسیست و رادیکال، وضعیت زنان را تحت ستم ارزیابی می کنند و معتقد اند که نظام دوگانه‌ی متشکل از عناصر اقتصادی (سرمایه‌داری) و جنسیتی (مردسالاری)، موسوم به سرمایه‌داری پدرسالارانه ریشه و علت اصلی سرکوب زنان است.

سیمون دوبوار، نویسنده و مبارزی که پایه‌گذار گرایش فمینیست اگزیستانسیالیست است، نابرابری جنسیتی را در نقش‌های اجتماعی زنان که در اثر اجتماعی شدن (پرورش اجتماعی و زیستن در اجتماع) پدید می آید، می داند. او می گوید: "نر" بودن مایه‌ی غرور و بالندگی است، در حالیکه "ماده" بودن مایه‌ی حقارت و شرمناکی است؛ زن را در جنسیت‌اش محدود می کند و در نگاه مرد این قابل تحقیر است. به تعبیر دوبوار، هیچکس زن به دنیا نمی آید، بلکه زن می شود. یعنی زنان با پذیرش نقش‌های انفعالی مانند، مادری و همسری زمینه‌ی تسلط مردان بر خود را فراهم می کنند. او ریشه‌های تبعیض و نابرابری جنسیتی را در نقش‌هایی که زنان در جامعه‌ی مردسالار می پذیرند، می داند.

در زمانه‌ی که ما زیست می کنیم نیز مسأله‌ی زنان یکی از مسایل چالش برانگیز جهان است. روزانه صد‌ها و شاید هم هزارها انسان زن قربانی خشونت هولناک مردها می گردند و یا از اثر رفتار وحشیانه‌ی

اجتماعی از طریق تلاش از راه قانون گذاری و فعالیت‌های انجوبی پی گرفته شد، پس از یک دهه روشن شد که قانون‌ها در لای کاغذ پاره‌ها مانده و آنچه‌ها هم تبدیل به دستگاه ربایش و گردآوری پول-های بادآورده گردیده و زندگی روزمره‌ی میلیون‌ها زن و دختر این سرزمین با خشونت‌های روزافزون رقم می خورد. در طی چند سال گذشته نمونه‌های بسیار تکان دهنده‌ی تجاوز جنسی، قلع و قمع وحشیانه‌ی زنان و دختران، شلاق‌زدن‌ها و تیرباران‌ها و سنگسارها را شاهد بودیم که عاملان آن یا دستگیر نشدند و یا هم از بند رها شدند و با خشم و غضب بیشتر به جنایت‌شان ادامه می دهند. برای تبیین و توضیح چالش‌های درون فرهنگی که در برابر ایده‌ی برابری زن و مرد در جامعه مقاومت می کند، می توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱- ساختار طبقاتی جامعه: مالکیت خصوصی و نظام سرمایه داری به صورت عموم مدرن‌ترین چهره و افراطی‌ترین نمونه‌ی مالکیت خصوصی است که در ذات خود پای نیروی ارگانیک و کاربرد خشونت‌آمیز نیرو را به میان می آورد و این در میکانیزم جامعه به نفع کسانی رقم می خورد که از نیروی ارگانیک بیشتر و مطمئن تری برخوردار هستند. در جوامع سرمایه‌داری تضاد جنسیتی نیز ریشه در تضاد طبقاتی دارد و زنان به عنوان دسته‌ی که در طول تاریخ نابرابر جوامع بشری سیر تکامل اجتماعی - فرهنگی - اقتصادی را به گونه‌ی طبیعی و درست آن طی کرده نتوانسته اند و یا به سخن دیگر از فرصت‌های مناسب برای تکامل فرهنگی، اقتصادی و سیاسی برخوردار نبوده اند، به اثر استثمار و بهره‌کشی مداوم طبقه‌ی مسلط کمتر به فرصت‌های آموزش و حضور در صحنه‌ی رقابت اقتصادی - اجتماعی دست یافته اند، نتوانسته اند خودآگاهی طبقاتی - جنسیتی را به عنوان عامل بنیادین همبستگی، همگانی کنند و جنبش جهانی علیه تبعیض جنسیتی - طبقاتی را پدید آورند. از سوی دیگر جامعه‌ی قبیله‌ی بی نمی تواند جامعه‌ی

**تجربه‌ی کشورهای واپس مانده نشان داده است که میزان مقاومت در برابر آزادی زنان وابسته به عوامل و فاکت‌های بسیاری است که در بیشتر موارد در جوامع عقب مانده، عوامل مانع توسعه فعال تر و گسترده تر نسبت به نیروهای ترقی خواه جامعه عمل می کند. در این گونه جوامع، فرایند گذار به توسعه و برابری اجتماعی بسیار به کندی به پیش می رود و یا هم هرگز کشتی شان در مسیر حرکت به سوی توسعه و برابری شهروندی قرار نمی گیرد. تجربه‌ی افغانستان نیز نشان داده است که فرایند احقاق حقوق شهروندی و رسیدن به برابری انسانی در زندگی عملی انسان‌ها (زن و مرد) بسیار پر چالش و پیچیده می باشد. در افغانستان استبداد سیاسی دیرپا و جزم اندیشی دینی به عنوان دو فکتور وابسته به هم، به زایش و پایداری سنت‌های دگم اجتماعی انجامیده است که با هر گونه نوگرایی و نواندیشی به آسانی کنار نمی آید و برابری اجتماعی به ویژه نوع جنسیتی آن را بر نمی تابد.**

قانونمدار (مردم سالار) باشد. جامعه‌ی قبیله‌ی تابع مناسبات قبیله‌ی است و نمی تواند قوانینی را که رنگ و بوی قبیله‌ی بی ندارد بر تابد. در مناسبات و سنت‌های قبیله‌ی بی در کنار دیگر مسایل که در این مقال مجال پرداختن ندارد، مسأله‌ی زنان نیز پیش‌پاافتاده و رنگ باخته که هیچ الزامی به طرح آن نیست، پنداشته می شود. در جوامع قبیله‌ی ما در کنار نبود آگاهی و دانش، چالش تعصب دینی و سنت‌های بسته و دگم قبیله‌ی بی که پیوند عمیق با نبود دانش و بینش اومانستی و بهره‌کشی اقتصادی و مردسالاری نهادینه شده در روح اجتماعی قبیله دارد، زنان به دسته‌ی اجتماعی فرودست و محروم که هر روز گونه‌های مختلف تبعیض جنسیتی و خشونت بی‌رحمانه را آرام و بیصدا بر دوش می کشند، مبدل شده اند و ما نمونه‌های تکان دهنده از محرومیت، خشونت و کشتار زنان در روستاها، شهرها و مناطق مختلف کشور را می بینیم و می شنویم. اما با شناختی که من دارم از دهکده‌ها و روستاهای کشور، میزان خشونت و ستم بسیار بلند تر از آن است که از رسانه‌ها و یا نهادهای رسمی و غیررسمی کشور باز گو می شود. از کشتار زنان تا لت و کوب و زندانی کردن آنان در چهاردیواری خانه، ازدواج اجباری و حتا فروش آنان و بصورت مستقیم و غیرمستقیم و ده‌ها نوع رفتار ضد انسانی دیگر در ساختار جامعه قبیله‌ی افغانستان با آنان صورت می گیرد. بارزترین نوع تبعیض، نابرابری و خشونت ساختاری و نهادینه شده است که در دنیای

نفس گیر دست و پنجه نرم می کنند. اکنون پرسش این است که چرا این آزادی نهفته در قانون‌ها به آزادی زنان در زندگی عملی نه انجامیده است؟ آیا تنها قانونگذاری دموکراتیک برای تضمین آزادی زنان کافی است؟ تجربه‌ی کشورهای واپس مانده نشان داده است که میزان مقاومت در برابر آزادی زنان وابسته به عوامل و فاکت‌های بسیاری است که در بیشتر موارد در جوامع عقب مانده، عوامل مانع توسعه فعال تر و گسترده تر نسبت به نیروهای ترقی خواه جامعه عمل می کند. در این گونه جوامع، فرایند گذار به توسعه و برابری اجتماعی بسیار به کندی به پیش می رود و یا هم هرگز کشتی شان در مسیر حرکت به سوی توسعه و برابری شهروندی قرار نمی گیرد. تجربه‌ی افغانستان نیز نشان داده است که فرایند احقاق حقوق شهروندی و رسیدن به برابری انسانی در زندگی عملی انسان‌ها (زن و مرد) بسیار پر چالش و پیچیده می باشد. در افغانستان استبداد سیاسی دیرپا و جزم اندیشی دینی به عنوان دو فکتور وابسته به هم، به زایش و پایداری سنت‌های دگم اجتماعی انجامیده است که با هر گونه نوگرایی و نواندیشی به آسانی کنار نمی آید و برابری اجتماعی به ویژه نوع جنسیتی آن را بر نمی تابد. سنت استبداد پرور و خرافه پسند حاکم نسل اندر نسل جامعه‌ی ما را با آب و التهاب جادومزاجی و جزم اندیشی مایه زده است. در فصل نوین افغانستان که تحت فشار جامعه‌ی بین المللی و سازمان ملل متحد به میان آمد و در اثر آن دست کم تلاش‌ها جهت ترسیم یک ساختار عادلانه‌ی

امروز می تواند باشد. من برخی دستاوردهای یک دهه‌ی پسین را انکار نمی کنم؛ تعدادی از دختران که مکتب و دانشگاه می روند و در کابل و چند شهر دیگر کم و بیش زنان در بیرون از خانه فعال هستند، از کار در ادارات خارجی گرفته تا نهادهای اساسی دولت و سازمان‌ها و نهاد‌های اجتماعی و فرهنگی. اما همین تعداد اندک زنان که حضور فعال دارند هر روز هزینه‌ی سنگین حضور شان را در جامعه می پردازند. زنان آگاه و جسور که سخنی برای گفتن و توانی برای تغییر خواستن دارند، نمی توانند بی دغدغه و نگرانی از امنیت و مصونیت شان فعالیت کنند. هنوز از آزادی زن سخن گفتن تابو، کفر و بی حیایی و فلان و بهمان است و این جامعه‌ی متعصب که در دام کور اندیشی به سر می برد، چنان در اوج بداخلاقی و دور از هنجارهای انسانی قرار دارد که اکثر زنان و دوشیزگان در خیابان‌ها، کوچه‌ها و پس کوچه‌های شهر مورد آزار و اذیت و دست درازی، توهین و تهدید روبرو می شوند. آزارهای خیابانی امر روزمره و معمول برای زنانی شده است که در بیرون از خانه کار می کنند. از دیگر سو، انجوبی شدن مسأله‌ی زنان به چالش دیگری در برابر آرمان رهایی زن در جامعه‌ی ما مبدل شده است. در ده سال پسین مسأله‌ی زنان سوژه‌ی خوبی برای برخی افراد (زن و مرد) سودجو و فرصت طلب بوده که نه تنها کاری برای زنان نتوانسته اند، بلکه فرصت‌های پدید آمده را هدر داده اند و با طرح برنامه‌های توخالی و بی مایه، از پول‌های بادآورده، ثروت بزرگ اندوخته اند و تنها کاری که کردند، دروغ‌های شاخ دار به مردم و جهانیان بود. نگاه نابرابر انسان افغانستانی نسبت به زن هنوز چالش جدی است. خشونت گران و زن ستیزان در درون دولت و جامعه حمایت می شوند؛ فرار زن از خانه هرچند به هدف رهیدن از مرگ باشد، کفر و گناه پنداشته می شود و چندین سال است که قانون منع خشونت علیه زنان بی سرنوشت مانده است و از سد زن ستیزان در مجلس نمایندگان عبور نمی کند و در سیزده سالی که از عمر دولت تحت حمایت جامعه‌ی جهانی می گذرد، با وجود تعهد دولت به جامعه‌ی جهانی مبنی بر افزایش حضور زنان در نهادهای دولتی به کمیت دست کم ۳۰ درصد در سراسر کشور، هنوز حضور زنان در نهادهای دولتی و غیردولتی در کابل به ده درصد نمی رسد. در شهرهای بزرگ کمتر از آن و در سطح شهرهای کوچک و شهرستان‌ها (ولسوالی‌ها) صفر است. در اخیر اگر مرا متهم به نادیده گرفتن نیمه‌ی پر لیوان نکند، من دستاوردهای ده سال پسین را حتا در پایتخت کشور به شدت در معرض آسیب و پرچالش می بینم. من دیو دگم اندیشی، سنت پرستی و انحطاط فکری گسترده و افراط گرایی رو به رشد را مهم ترین تهدید در برابر دموکراسی نیم بند و دست مایه‌های مدنی به ویژه حقوق زنان می دانم. به بیان دیگر، پس از سیزده سال انجوبیزم و هیاهوی حقوق زن در حسرت نبود جنبش زنان و جنبش‌های نیرومند مدنی و پیشرو، آب می شویم و بار دیگر از سلطه‌ی سیاه گروه‌های واپس گرا به واهمه می افیمیم و اظهار نظرهای سیاست مداران فرصت طلب ما را به شدت نگران می کند. در یک جمله بگویم، خوشبینی تنها به وجود چند قانون که تا امروز هیچ نسبتی با زندگی عملی انسان‌های این سرزمین ندارد و با روحیه‌ی حاکم در جامعه بیگانه و منزوی است، به احقاق حقوق طبیعی و انسانی زنان جامعه ما نخواهد انجامید، بلکه به باور من تنها راه حل خردمندانه و بنیادی تبعیض جنسیتی و پایان همیشگی نابرابری اجتماعی در جنبش‌های نیرومند مدنی پیشرو به ویژه جنبش زنان، جنبش بیداری بخش دانشجویی و مبارزه‌ی مدنی در سطح کشور با همگانه‌ی نیروهای پیشرو و مدنی جهانی با روحیه‌ی سیکولار - اومانستی نهفته است و تنها عقل و عقل گرایی معطوف به رهایی انسان از هرگونه بند و بندگی است که برابری اجتماعی، آزادی و همزیستی مسالمت آمیز را پدید می آورد.

**سرچشمه‌ها:**

- ۱- ریتزر، جورج (۱۳۸۴)، نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: علمی
- ۲- رودگر، نرگس (۱۳۸۸)، تاریخچه‌ی نظریات، گرایش‌ها و نقد فمینیزم، تهران: سازمان ملی جوانان
- ۳- دوبوار، سیمون (۱۳۸۵)، جنس دوم (جلد اول)، ترجمه‌ی قاسم منصوری، تهران: توس

# اثرات ویرانگر جنگ سوریه

## بر عراق

در عراق، خشونت هر روز گسترده‌تر می‌شود. از زمان پایان جنگ میان گروه‌های شبه نظامی بین سالهای ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸، و خروج آمریکا در اواخر سال ۲۰۱۱، خشونت هرگز به چنین درجه‌ی نرسیده بود. بحران سوریه تغذیه کننده دشمنی‌ها در نزد همسایه‌ی خود است. در بغداد، نوری مالکی، نخست وزیر عراق، از یک سیاست فرقه‌ی پیروی می‌کند و گسترش صحنه‌ی مبارزه، منطقه را بی ثبات می‌گرداند.

"چگونه می‌توان جلو یک عمل انتحاری را گرفت؟" این پرسشی است که دولت بغداد در ۳۰ نوامبر ۲۰۱۳، بیش از ده سال پس از سقوط رژیم صدام حسین، از خود می‌پرسد. به هدف رویارویی با سوءقصد‌های مرگبار و هر روزه، دستگاه امنیتی عراق برای یاری رسانی به صاحبان قهوه خانه‌ها، سمیناری تشکیل داده است. استخدام یک محافظ خصوصی و کاهش تعداد مراجعان: حدود صد کاسبکار بغدادی به این توصیه‌های نه چندان قانع کننده، اگر نخواهیم بگوئیم عاجز ماموران پولیس عمل کردند. در تمامی کشور سوءقصد‌ها و حملاتی که به قیمت جان بیش از شش هزار نفر در سال ۲۰۱۳ تمام شد، بیداد می‌کند.

می‌بایست ادعان داشت که دولت، ناتوان از میان برداشتن خشونت، سعی می‌کند با آن کنار بیاید. مخلص الجزیری، روزنامه نگار مقیم بغداد، با خشم چنین اظهار می‌کند: "همیشه همین وضع است. هنگامیکه بمبی در بازار منفجر می‌شود، پولیس و ارتش در آن بخش حکومت نظامی اعلام می‌کنند، ولی همیشه دیر می‌رسند! دولت، با خاموش کردن آتش، نقش ماموران آتش نشانی را بازی می‌کند. در حالیکه این بیماران آتش افروز اند که باید دستگیر شوند."

در پایتخت، هر خانواده سرگذشت ناگوار خود، تلخی و کشته هایش را مدام نشخوار می‌کند. یک بغدادی با اشاره به اشغال کشور توسط انگلستان در سال ۱۹۱۸، چنین شهادت می‌دهد: "پیش از پایان اشغال کشور توسط امریکایی‌ها، هیچ چیز تغییر نکرد. آن زمان انفجار بود، حالا هم هست. وضع بیکاری هم تغییری نکرده و همچنین تمامی مشکلاتی که عراقی‌ها از آن رنج می‌برند. امریکایی‌ها مرگ را برای ما به میراث گذاشتند. انگلیسی‌ها دست کم برای ما پل و مدرسه ساختند."

### بدگمانی دولت مالکی نسبت به سنی‌ها

دلایل خشونت بیشمار است. برای درک آنها، می‌بایست به سال ۲۰۰۳ باز گشت، اندکی پس از سرنگونی رژیم بعثی صدام حسین. در آن زمان، به تصمیم آقای پل برمر، مستشار امریکایی، دستگاه امنیتی عراق فرو می‌پاشد و "بعثی زدایی" می‌شود. سیاست مستبدانه و زیان‌بار که نزدیک به یک میلیون انسان تحصیلکرده و باتجربه را از جامعه طرد می‌کند. در عرض چند روز، عراق از یک کشور به شدت امنیتی به یک بیابان اداری تبدیل می‌گردد. این پاکسازی سیاسی که متوجه تمامی کسانی بود که از دور یا نزدیک با رژیم همکاری کرده بودند، تا حدودی توضیحی است بر آسیب پذیری کشور. تضعیف حکومت تقریباً به شکل طبیعی موجب تشدید تشنج‌های فرقه‌ی میان سنی و شیعه شد که با سوءقصد ۲۱ فروری ۲۰۰۶ علیه حرم سامره، از اماکن مقدس شیعیان، به اوج خود رسید. در آن زمان، این رویداد برای شیعیان به مفهوم اعلام جنگ بود. با وجود فراخوانی به آرامش از طرف مقامات مذهبی، مبارزان شیعه با حمله به مساجد سنی‌ها انتقام گرفتند. یکی از اهالی شهر که برادرش هنگام این انتقامجویی توسط یک شبه نظامی کشته شد، با یادآوری آن رویداد می‌گوید: "آنهم ۱۱ سپتامبر ما بود."

در طول بیش از دو سال، شبه نظامیان شیعه، به ویژه دو

ابراز وفاداری کرده بودند، اما وی به تقویت اختلافات میان سنی و شیعه و عرب و کرد ادامه داده و با خشونت تمام کسانی را که با سیاست‌های وی مخالف بودند، از میان برد. انزوای وی با برکناری آقای طارق الهاشمی، معاون سنی رئیس جمهور به اتهام "تروریزم" آغاز شد. سال بعد، نوبت یک سنی دیگر بود، آقای رافی ایساوی، وزیر امور مالی و معاون نخست وزیر، به همان بهانه‌ی بالا. در روز ۲۱ دسامبر ۲۰۱۲، یعنی یک سال پس از خروج امریکا، بسیج مردمی گسترده‌ی در فلوجه بر محور جاده‌ی که به بغداد می‌رسد، در "میدان تحصن" به راه افتاد و به تمامی بخش‌های سنی نشین سرایت کرد. از آن پس، اتحادی که زمانی میان آقای مالکی و اقوام دیگر ممکن بود، از میان رفت.

هنگام تظاهرات، سران مهم اقوام سنی مانند دولیمی‌ها، جمیلی‌ها و محمده‌ها، خواستار رفتن نخست وزیر شدند. همگی او را بازیچه‌ی دست ایران یا "صفوی" توصیف می‌کردند، واژه‌ی تحقیرآمیز که به محافظه‌کاران ایرانی اطلاق می‌کنند. از همان آغاز، این جنبش مردمی همبستگی خود را با شورشیان سوریه اعلام کرد، چون نوری مالکی را با بشار اسد یکسان به شمار می‌آورد. در میان جمعیت و پرچم‌های عراق، نشان ارتش سوریه‌ی آزاد به وضوح دیده می‌شد. مبارزه‌ی سنی‌های عراق از چهارچوب ملی فراتر رفته است: دشمن دیگر تنها نوری مالکی نیست، بلکه محور شیعی دمشق-بغداد-تهران است.

ارتباط میان سنی‌های شهرستان الانبار و شورشیان سوریه در آن سوی مرز می‌تواند تا حدودی توضیحی باشد بر ازسرگیری خشونت‌ها در عراق. از آنجا که جنگ بر سر قدرت بیش از پیش ابعاد فرقه‌ی به خود گرفته است، بسیاری از عراقی‌ها، به گمان شیخ رافع ال جمیلی، "برای تعادل بخشیدن به موازنه‌ی قدرت در منطقه"، سناریویی به سبک سوریه را در سر می‌پروراند. به گفته‌ی این رئیس قوم، چنانچه رژیم دمشق سقوط کند، تهران هم پیمان مهمی را از دست می‌دهد. به تحلیل وی، "چنانچه سنی‌ها در سوریه قدرت را به دست گیرند، ما در برابر بالاگیری قدرت شیعیان در بغداد قوی‌تر خواهیم بود."

### مرز در دست شورشیان است

مطلبی که رسانه‌ها کم به آن اشاره کرده اند اینست که تشکیلی مشابه ارتش آزاد سوریه، شش ماه پیش از تظاهرات سنی‌ها در عراق به وجود آمده بود. در اعلامیه‌ی رسمی در ۱۹ جولای ۲۰۱۲، ارتش آزاد

**جنگ سوریه به راستی در ماه مارچ ۲۰۱۳ از سوریه فراتر رفت و به عراق کشیده شد. در آن روز، چهل سرباز و کارمند سوریایی در شهرستان عراقی الانبار کشته شدند. آنها چند روز پیش از آن، برای فرار از یک حمله‌ی شورشیان به آنجا پناه برده بودند. هفت سرباز عراقی نیز جان خود را از دست دادند.**

**اگرچه بمران‌های این دو کشور زایدی‌علل متفاوتی هستند، ولی در ماهیت فرقه‌ی با هم مشترک اند. جنگ داخلی سوریه قیام یک اکثریت سنی است در مقابل اقلیت قومی و مذهبی که از دولت بشار اسد حمایت می‌کند. در عراق، دولتی که از اکثریت شیعه تشکیل شده، مورد اعتراض سنی‌هاست که بین مخالفت سیاسی و مخالفت نظامی در نوسان اند.**

**شاید تصادفی نباشد که همزمان با بالاگیری جنگ داخلی در سوریه، آتش درگیری‌های فرقه‌ی در عراق نیز از نو شعله‌ور شده است. متا وزارت امور خارجه‌ی امریکا نیز معتقد است که عراق نقش مهمی در بمران سوریه بازی می‌کند.**

عراق به سه هدف اشاره می‌کرد: "مبارزه با تهاجم ایران علیه عراق، پشتیبانی از ملت سوریه و ارتش آزاد سوریه و گردهم آوردن مبارزان سنی در عراق در زیر یک پرچم واحد."

اتحاد میان القاعده در ماوراءالنهر و گروه مشابه آن در سوریه نشان دیگری است از روابط "طبیعی" که سنی‌های سوریه و عراق را به یکدیگر پیوند می‌دهد. این مبارزان گردآمده در زیر پرچم "حکومت اسلامی در عراق و در مشرق" به راحتی از مرز عراق و سوریه که در دست شورشیان است، عبور می‌کنند (EIL). که در سال ۲۰۰۶ به عنوان سکویی برای گروه‌های متفاوت جهادی شکل گرفت، از این پس عامل پرقدرتی است در جنگ وحشتناکی که در سوریه بیداد می‌کند. این گروه برای تردد و تهیه‌ی آذوقه با هیچگونه مشکلی روبرو نمی‌شود. در این منطقه‌ی مرزی، توافق‌های قومی قدمت طولانی دارد. برای کسی که در فلوجه یا در القیم زندگی می‌کند،

رفتن به ابوکمال در آن سوی مرز در سوریه بسیار ساده است.

جنگ سوریه به راستی در ماه مارچ ۲۰۱۳ از سوریه فراتر رفت و به عراق کشیده شد. در آن روز، چهل سرباز و کارمند سوریایی در شهرستان عراقی الانبار کشته شدند. آنها چند روز پیش از آن، برای فرار از یک حمله‌ی شورشیان به آنجا پناه برده بودند. هفت سرباز عراقی نیز جان خود را از دست دادند.

اگرچه بحران‌های این دو کشور زایدی‌علل متفاوتی هستند، ولی در ماهیت فرقه‌ی با هم مشترک اند. جنگ داخلی سوریه قیام یک اکثریت سنی است در مقابل اقلیت قومی و مذهبی که از دولت بشار اسد حمایت می‌کند. در عراق، دولتی که از اکثریت شیعه تشکیل شده، مورد اعتراض سنی‌هاست که بین مخالفت سیاسی و مخالفت نظامی در نوسان اند.

شاید تصادفی نباشد که همزمان با بالاگیری جنگ داخلی در سوریه، آتش درگیری‌های فرقه‌ی در عراق نیز از نو شعله‌ور شده است. حتا وزارت امور خارجه‌ی امریکا نیز معتقد است که عراق نقش مهمی در بحران سوریه بازی می‌کند. هنگام سفر نوری مالکی به واشنگتن در اواخر اکتبر ۲۰۱۳، گویا ابوما، رئیس جمهور امریکا از او خواسته است که از روابط خوب خود با تهران استفاده کرده و از بشار اسد بخواهد که "به نرمی" قدرت را ترک کند. از سوی دیگر، عراق از طرف ایران، اصلی‌ترین قدرت شیعه در منطقه، تحت فشارهای روزافزون است و همچنین از جانب عربستان سعودی و ترکیه، دو کشور بزرگ سنی مذهب و حامیان اصلی شورش ضد اسد.

پس از ده سال خشونت فوق العاده، عراق گرفتار گردباد مبارزه‌ی قدرت میان سنی و شیعه است که از جنگ سوریه تغذیه می‌کند. دولت نوری مالکی می‌کوشد ترتیبات جدید منطقه‌ی را نادیده بگیرد. قانون انتخاباتی که به تصویب مجلس رسیده است و تاریخ تعیین کرده است، به عنوان یک شوخی تلقی می‌شود. مردم نمایندگان خود را به باد تمسخر می‌گیرند، از اینکه به این سهولت قوانینی را می‌گذرانند که منافع شخصی آنها را تضمین می‌کند و از بی‌کفایتی آنها در توافق بر سر نکات اساسی.

امیر احمد، روشنفکر و جامعه‌شناس عراقی، این انتخابات را در ردیف تیاتر پوچ می‌شمارد. او صحنه-ی سیاست را به "در انتظار گودو"، اثر ساموئل بکت تشبیه می‌کند. "هنگام هر انتخابات، سیاستمداران آمدن فردی را اعلام می‌کنند که دگرگونی را مژدگانی می‌دهد. ولی او هرگز نمی‌آید. تا آمدن مهدی، سرمان را گرم می‌کنند. عراقی‌ها در انتظار گودو"

امیر احمد ادامه می‌دهد: "حضور ایران که از پیش وجود داشته، سوءظن و ترس را در اعراب افزایش داده. این دگرگونی شدید سیاست منطقه‌ی است که موجب بروز تمامی این تنش‌ها شده است. در ضمن نبایست فراموش کرد که عراق کشوری است نفت‌خیز و این امر باعث برانگیختن حرص و طمع نیروهای خارجی می‌شود. نیروهایی که بیشتر در پی تغذیه‌ی خشونت هستند تا ثبات اوضاع، چون بهره برداری از یک کشور ضعیف و بی‌ثبات به مراتب آسان‌تر از کشور قوی و متعادل است."

نفت، شاید این است بدبختی واقعی عراق.

### پی نوشت‌ها:

- ۱ - صدریزم جریان‌ی است نماینده‌ی طبقات محروم و به حال خود رها شده توسط قدرت شیعه. این شورا که در سال ۱۹۸۲ به وجود آمده، دارای یک جناح نظامی است به نام بریگاد صدر، یک گروه شبه نظامی بین هشت تا پانزده هزار سرباز.
- ۲ - در ۱۰ جنوری ۲۰۰۷، جورج بوش تصمیم گرفت سی هزار سرباز امریکایی دیگر را به عراق اعزام کند. وی جنرال پتریوس را به فرماندهی "نیروهای کمکی" گماشت.
- ۳ - برای حل مساله‌ی عراق، آقای بیدن، با الهام از دو نیم شدن بوسنی در ۱۹۹۵، طرحی مبنی بر تجزیه‌ی عراق به سه بلوک قومی و مذهبی را ارائه می‌دهد.



## نگاه اجمالی به...

ماده چهارم میگوید: در باره‌ی شکارپور و علاقه‌های سند که در راست دریای سند واقع است، هر فیصله‌ی بین رنجیت و کلادوید به عمل آید، طرف قبول شاه شجاع خواهد بود. غنای حاصله متساویاً بین هر دو تقسیم میشود و اگر چنین غنایمی بدون کمک مهارجه به دست آید هم یک قسمت آنرا شاه برای رنجیت میفرستد. در ماده چهاردهم گوید: دوست و دشمن هر سه سرکارات ممدوحین یعنی سرکار خالصه‌جی و سرکار کمپنی انگلیس بهادر و سرکار شاه موصوف واحد است.

ماده شانزدهم گوید: آنچه ممالک و توابع آن در تصرف میران سندالحال است، شاه شجاع المک و سایر خاندان سدوزایی را نسلأ بعد نسل بطناً بعد بطن، بابت فرمان برداری یا باقیات معامله مال گذاری، در حال و استقبال با آن ممالک هیچ دعوا و سروکاری نیست و نخواهد بود. ملک و مال میران سندیه نسلأ بعد نسل است و خواهد ماند. "بعد از سقوط امارت شجاع الملک، کرسی آن امارت به امیر دوست محمد انتقال و زنجیره‌ی معاهدات بر دوش کابل سنگین تر گردید. امیر دوست محمد اولین بار با امضای معاهده جمروود در سال ۱۸۵۵ با انگلیس ها متصرفات انگلیس را به رسمیت شناخت.

### معاهده جمروود:

سرجان لارنس، گورنر پنجاب از طرف لارد دالهوری، گورنر جنرال هند اختیار عقد چنین معاهده‌ی را داشت. امیر دوست محمد خان، ولیعهد خود سردار غلام حیدرخان را در ۱۸۰۰ به جمروود فرستاد که بعد از مذاکره‌ی مختصر معاهده سه فقره یی ذیل در تاریخ ۳۰ مارچ ۱۸۰۰ به امضا رسید: "ماده اول: ما بین انریل ایست اند یا کمپنی و جناب امیر دوست محمدخان، والی کابل و آن ممالک افغانستان که در قبضه او میباشد، و ورثه‌ی امیر مذکور صلح و دوستی دوامی خواهد بود. ماده دوم: انریل ایست اند یا کمپنی معاهده مینماید که احترام آن علاقه جات افغانستان را که حالا در تصرف امیر مذکور میباشد، بکنند و ابدأ در آنها مداخله نمایند.

ماده سوم: جناب امیر دوست محمد خان، والی کابل و آن علاقه جات افغانستان که حالا در قبضه او میباشد، عهد مینماید که از طرف خود و از طرف ورثه‌ی خود علاقه جات انریل ایست اند یا کمپنی دوست باشند. " آن معاهده بار دیگر در سال ۱۸۵۷ با امیر موصوف استحکام یافته و بگونه‌ی ذیل انعقاد یافت.

۱- چون حکومت ایران خلاف تعهدات خود هرات را اشغال و در امور داخلی افغانستان دست درازی کرده است، جنگ بین ایران و انگلستان دوام خواهد داشت و برای آنکه امیردوست محمدخان بتواند از ولایات کشور دفاع نماید، کمپنی هند شرقی حاضر است که تا اختتام جنگ ماهانه صد هزار روپیه(ده هزار پوند) با رعایت مواد آتی به امیر دوست محمد خان بپردازد.

۲- امیر دوست محمد خان بعلاوه‌ی اردوی کنونی خود یک سپاه منظم سیزده هزار نفری و یک سپاه پیاده ۱۸ هزار نفری آماده خواهد نمود.

۳- اخذ پول معینه و حمل آن به افغانستان در اختیار امیر دوست محمدخان است.

۴- نمایندگان انگلیسی در ولایت ثلاثه‌ی افغانستان (کابل، قندهار و بلخ) به غرض نظارت در مصرف و تقدیم راپورهای جنگی به دولت خود، مقیم خواهند شد. اینها در امور داخلی حق مداخله ندارند و صیانت آنها ذمه امیر دوست محمد خان خواهد بود.

۵- یک نفر نماینده‌ی کابل در پشاور مقیم خواهد شد.

ع بعد از اختتام جنگ با ایران، پول مندرج ماده اول قطع خواهد شد.

۷- پس از قطع پول، منصبداران انگلیسی افغانستان را ترک خواهند گفت. اما اگر مقتضی باشد یک نفر نماینده مسلمان در کابل مقیم خواهد گردید.

۸- امیر دوست محمد خان افسران انگلیسی را در ورود و خروج از افغانستان بواسطه محافظان کافی حفظ خواهد نمود.

۹- آغاز پرداخت پول از جنوری خواهد بود.

۱۰- سه صد هزار روپیه پرداختی در قندهار و دوصد هزار روپیه در کابل مربوط به این قراردادی، بلکه پیشکشی کمپنی هند شرقی است. ششصد هزار روپیه پرداخته شده‌ی دیگر در کابل، برای مقصد جداگانه و مربوط به قرار دیگریست.

۱۱- این عهد نامه ناقص عهد نامه دوستی ۳۰ مارچ ۱۸۵۵ بین امیر دوست محمد خان و انگلیس نخواهد بود. امیر دوست محمد خان در ایام جنگ و صلح، پیشنهاد ایران و یا متفقین او را که برسد به دولت انگلیس اطلاع خواهد کرد.

۱۲- بر علاوه چهار هزار تفنگ که سابقاً داده شده، چهار هزار تفنگ دیگر نیز از طرف حکومت انگلیس در موضوع تل به مامورین امیر دوست محمد خان تحول داده میشود. امرای قرن ۱۹ در افغانستان که علاوه بر کمک های اسلحه و پول توسط انگلیس ها، بر نظام سخت مالیاتی تکیه می کردند، مالیات را نظر به ساختار قومی متفاوت در نظر می گرفتند. فرهنگ از قول فریه یک نفر محقق انگلیسی می آورد:

"عواید دولت نظر به مقدار آب موجود برای آبیاری در هر منطقه و نظر به نژاد مردمی که در آن سکونت دارند، فرق می کند. یک نفر افغان "پشتون" به ادعای اینکه وظیفه اش را در برابر مردم توسط اسلحه انجام می دهد، از ادای مالیات شانه خالی می کند، اما ایماق ها و فارسی و آنها که ملتهای محکوم محسوب می شوند، خود را بی اختیار حس می کنند، اگر بتوانند با تادیه دو برابر مالیات قانونی از دست تحصیل دار رهایی یابند. این ها که مسلمان اند(هرچند یک قسمت ایشان مسلمان شیعه می باشند) به تادیه‌ی خراج یا سرخانه مکلف اند، در حالی که افغانهای "پشتونها" از تادیه‌ی آن معاف اند."

انگلیس علاوه بر روابط مستقیم با دربار کابل توسط افراد دیگر به شکل غیرمستقیم در بازی بزرگ علیه روسیه‌ی تزاری شرکت کرده و بویژه با دربار هرات که از کابل مجزا بود همکاری میکرد. فرهنگ می نویسد: "در موقعی که جنگ آغاز گردید، یک نفر صاحب منصب توپخانه‌ی انگلیس به نام الدرد پاتنجر که به غرض کسب اطلاع با لباس تبدیل به افغانستان اعزام شده بود، در هرات بود. بعد از آنکه کار محاصره شدت اختیار کرد، وی خود را به یارمحمد خان وزیر معرفی نمود و داوطلبانه در تنظیم امور دفاعی سهم گرفت و به واقع نقش مهمی ایفا کرد. زیرا قطع نظر از مهارت در امور حربی، شرکت او در جنگ به عنوان نماینده-ی دولت بریتانیه موجب تقویت روحیه مدافین و ضعف روحیه متعرضین میگردد."

نمایندگان انگلیسی که اشخاص مجرب و کارشناسان کارکشته دیپلماسی بودند، اوضاع را با نهایت دقت و ظرافت به مراکز شان گزارش میدادند. حتا دراین مورد آنان به وضعیت روانی امرای کابل دقت کرده و باطن شان را نیز می خواندند.

### منابع:

- ۱- گریگوریان، وارتان، ظهور افغانستان نوین، ترجمه‌ی علی عالمی کرمانی، چاپ تهران: ۱۳۸۸
- ۲- فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران: ۱۳۸۵
- ۳- غبار، میر علام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، انتشارات میوند، پشاور: ۱۳۸۳

## برگردان: ن. تیف

# آبر کاموا از زبان خودش

## آن چه در صدمین سالروز تولد آبر کامو

### گفته نشد!

### بخش سوم

نه، آزادی امروز آن نیست که مانند کراوچنکو از خدمت به رژیم شوروی سرباز زد تا به یاری یک رژیم بورژوازی [امریکا] درآمد، چرا که در این صورت دوبار بندگی پذیرفته شده است. آزادی آن گونه که به ما گفته می شود نیست که باید علیه عدالت انتخاب گردد. ما امروز برعکس از آن آزادی دفاع می کنیم که رنج کشیدگان و مبارزان خواهانش هستند. ما در عین حال خواهان عدالت هستیم و دیگر نمی پذیریم که به ما بگویند، یا آزادی را انتخاب کنید یا عدالت را. اگر کسی نان را از شما بگیرد در آن واحد آزادی شما را نیز تصرف می کند. اگر کسی آزادی شما را بگیرد، مطمئن باشید که نانتان را نیز خواهد گرفت و شما نخواهید توانست کاری بکنید. همان قدر که آزادی کم می شود، فقر بیشتر می شود و برعکس. سده‌ی کنونی سخت دلانه به ما آموخت که انقلاب اقتصادی یا آزاد خواهد بود یا تحقق نخواهد یافت، همان گونه که آزادی اقتصادی خواهد بود یا هیچ نخواهد بود. ستم دیدگان نمی خواهند فقط از گرسنگی رهایی یابند، آنان می خواهند از بند فرمانروایان نیز آزاد گردند. ستم دیدگان از گرسنگی آزاد نخواهند شد، مگر این که بتوانند فرمانروایان خود را متوقف کنند. من در پایان اضافه می کنم که جداکردن آزادی از عدالت به معنای جدا کردن فرهنگ و کار است که این خود گناه اجتماعی بزرگی است. تشتت جنبش کارگری در اروپا عمدتاً به این دلیل است که او جایگاه واقعی خود را از دست داده است؛ جایی که این جنبش پس از هر شکست گرد می آمد تا پایبندی اش را به آزادی نمایش دهد. اما روشنفکران اروپایی نیز در اغتشاش به سر می برند، چرا که تخطی دوگانه‌ی بورژوازی و به اصطلاح انقلابی موجب شده است که آنان از یگانه منبع اعتبار خود که از کار و ستم دیدگی همگان می آمد جدا گردند و از تنها متحدان طبیعی شان که زحمتکشان هستند، دور شوند. من هرگز دو اشرافیت کار و اشرافیت فرهیختگان را نپذیرفته ام و امروز بر این باورم که اگر بخواهیم یکی را به اختیار دیگری درآوریم عملی جنایتکارانه و دیوانه وار کرده ایم. به این جهت است که به نظر من هر دوی آن ها فقط یک طبقه‌ی اشراف را تشکیل می دهند. فرهیختگان و زحمتکشان زمانی کارآرا می شوند که متحد باشند و زمانی که از یک دیگر جدا می شوند، تک تک به بند خودکامگی و بربریت کشیده می شوند. آنان زمانی که با هم هستند می توانند جهان را تغییر دهند. لذا هر تلاشی که می شود تا آنان را از یک دیگر جدا نماید، تلاشی است علیه بشریت و تمام امیدهای آن. نخستین کوشش هر نظم خودکامه این است که کار و فرهنگ را همزمان به بند بکشد. خودکامگان می دانند که باید دهان فرهیختگان و زحمتکشان متحد را ببندند تا یکی برای دیگری سخن نگوید. بنابراین به نظر من امروز یک

تشتت جنبش کارگری در اروپا عمدتاً به این دلیل است که او جایگاه واقعی خود را از دست داده است؛ جایی که این جنبش پس از هر شکست گرد می آمد تا پایبندی اش را به آزادی نمایش دهد. اما روشنفکران اروپایی نیز در اغتشاش به سر می برند، چرا که تخطی دوگانه‌ی بورژوازی و به اصطلاح انقلابی موجب شده است که آنان از یگانه منبع اعتبار خود که از کار و ستم دیدگی همگان می آمد جدا گردند و از تنها متحدان طبیعی شان که زحمتکشان هستند، دور شوند.



روشنفکر می تواند به دو حالت خیانت بکند و در دو حالت او یک چیز را می پذیرد: جدایی کار و فرهنگ. حالت اول شامل روشنفکران بورژوا می شود که می پذیرند امتیازات شان با بندگی زحمتکشان پرداخت شود. آنان اغلب مدعی اند که از آزادی دفاع می کنند، اما آنان از امتیازاتی دفاع می کنند که این آزادی به ایشان می دهد. حالت دوم شامل روشنفکرانی می شود که خود را چپ می دانند و بر پایه‌ی بی اعتمادی به آزادی می پذیرند که فرهنگ و آزادی زیر یک رهبری قرار بگیرد که قرار است در آینده عدالت هم بیاورد. در هر دو حالت جدایی کار فکری و یدی تأیید می گردد که بزرگ ترین افتضاح جوامعی است که ما در آن ها زندگی می کنیم. چرا که هر دو کار و فرهنگ را بر زمین می کوبند. طرفه آن که هم زمان کار و فرهنگ بزرگ می شوند. اما آزادی از امتیاز نمی آید، آزادی به ویژه از وظایف سرچشمه می گیرد. همین که هر یک از ما تلاش می کند تا به وظایف خود برای آزادی عمل کند و آن را از امتیازات جدا نماید، از همان لحظه آزادی موجب پیوند کار و فرهنگ می شود و یگانه توانایی استقرار عدالت را تأمین می نماید. ما می توانیم امروز به این واقعیت برسیم که آیین فعالیت و رمز مقاومت ما در این است: هر آن که جهان کار را تحقیر می کند، دنیای فرهنگ را نیز چنین می کند و برعکس. مبارزه‌ی انقلابی و تلاش همیشگی برای رهایی به نپذیرفتن همین تحقیر پیوند خورده اند. واقعیت این است که ما هنوز از این تحقیر بیرون نیامده ایم، اما زمان می گذرد و تاریخ عوض می شود و من مطمئن هستم که زمانی فرامی رسد که ما دیگر تنها نخواهیم بود. همین تجمع امروز ما نشانی از آن زمان دارد. اگر امروز کارگران سندیکالیست تجمع می کنند تا از آزادی دفاع کنند، شایسته‌ی آن است که همگان از همه جا بیایند و اتحاد و امیدشان را به نمایش بگذارند. راهی که باید طی شود طولانی است. اما سختی آن نباید هراس به دل ها بیاندازد، چرا که ما برای شکل دادن به عدالت و آزادی‌یی که می خواهیم، وقت داریم. ما نیاز داریم که از این پس آشکارا و بی خشم اما قاطعانه علیه دروغ هایی که گفته می شود قد علم کنیم. نه، ما آزادی را با اردوگاه های کار اجباری، با به خدمت درآوردن مردم مستعمرات و با فقر کارگران نمی سازیم. نه، کیوتران صلح روی چوبه های دار نمی نشینند. نه، نیروهای آزادیخواه نمی توانند قربانیان را با جلا دادن مادرید و دیگر جاها مخلوط کنند. ما دست کم به یک چیز از این پس مطمئن هستیم و آن هم این است که آزادی همچون هدیه‌ی نیست که دولتی یا رهبری به ما اعطا کند، آزادی آرمانی است که با تلاش روزانه‌ی هر یک از ما و اتحاد همه‌ی ما دست یافتنی است.

## کارزارهای انتخاباتی، ...

مالا در همپو کشوری که همین اکنون نیز در حال جنگ است، مدعیان رهبری قدرت سیاسی در یک رقابت مسالمت‌آمیز کنار هم می‌ایستند و پاسف رقیب را با منطق و استدلال میدهند، نه گلوله و بمب.

انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی پیش‌رو برای افغانها از این بابت سرنوشت ساز است که نفس‌تین بار در تاریخ کشور، قرار است انتقال سیاست به گونه‌ی مسالمت‌آمیز و دموکراتیک انجام شود که این فود به تنهایی از اهمیت به سزایی برخوردار است. اما چند عاملی که در زیر به آن اشاره خواهد شد، میتواند در این روند نقش منفی بازی کند:

### جنگ سرد قومی

کسی شک ندارد که افغانستان کشوری با ملیت‌ها و اقوام گوناگون است و همین مساله درد سرهای زیادی برای افغانستانی‌ها درست کرده است.

### فشونت، یک عادت

چند دهه جنگ، روی روان، شعور و آگاهی انسان افغانستانی به شدت تاثیر گذاشته است. بسیاری از شهروندان افغان با آنکه از جنگ نفرت دارند و به دنبال صلح و آشتی اند، به دلیل پرورده‌شدن در جامعه‌ی فشونت‌دیده و جنگ‌زده، به گونه‌ی نافودآگاه در واکنش به ساده‌ترین رویدادها فشونت بار و احساساتی برافروزد میکنند. اینهمه دلیل می‌شود برای قوی‌ترین شدن فرضیه‌ی بروز فشونت، در صورت آلوده‌شدن انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی پیش‌رو با تقلب.

این در حالیکه روند انتقال مسوولیت‌های امنیتی به نیروهای افغان در سال روان تکمیل می‌شود و نیروهای خارجی، دیگر نقش جنگی نخواهند داشت. اگر معترضان نتایج انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳، بجای بهره‌وری از ابزارها و میکانیزم‌های دموکراتیک به هدف رسیدن به فواست‌هایشان، از سازوکارهای

چند دهه جنگ، روی روان، شعور و آگاهی انسان افغانستانی به شدت تاثیر گذاشته است. بسیاری از شهروندان افغان با آنکه از جنگ نفرت دارند و به دنبال صلح و آشتی اند، به دلیل پرورده‌شدن در جامعه‌ی فشونت‌دیده و جنگ‌زده، به گونه‌ی ناخودآگاه در واکنش به ساده‌ترین رویدادها خشونت بار و احساساتی برخورد میکنند. اینهمه دلیل می‌شود برای قوی‌ترین شدن فرضیه‌ی بروز خشونت، در صورت آلوده‌شدن انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی پیش‌رو با تقلب.

جنگی و فشونت‌زا استفاده کنند، افزون بر طالبان جبهه‌ی تازه‌یی علیه نیروهای امنیتی افغان گشوده خواهد شد که با توجه به ناتوانی‌ها و پالشهایی که ارتش و پولیس افغانستان با آن دست در گریبان است، وضعیت کشور را بمرانی‌تر خواهد کرد.

با اینهمه، امیدواری‌هایی نیز وجود دارد که میتواند این نگرانی‌ها را کم کند. نسل جوان و تمصیل‌کرده‌یی که در سیزده سال گذشته به پفتگی رسیده است، از جنگ‌های قومی، تنظیمی و گروهی فسته و سرفورده شده است و از این نظر، علاقمندی پندانی به ادامه‌ی قوم‌گرایی و فشونت ندارد.

امیدواریم که انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی ۱۳۹۳ هجری خورشیدی، به این گرایش مثبت بیشتر نیرو ببفشد و آغازگر پیروزی سیاست بر جنگ و نظامی‌گری باشد.

افغانستان که پیش از ۲۰۰۱ میلادی، نبردگاه گرم این جنگ بود، اکنون نبردگاه سرد این جنگ شده است. متا در تیم‌های انتخاباتی ایتلافی که "وتمدت ملی" و "همگرایی ملی" بیشتر از هر چیز دیگر، نقل مجلس است، جنگ سرد قومی به شدت فود باقی است و در روز نفست کارزارهای انتخاباتی یکی از این تیم‌ها وقتی سرودی با لهجه‌ی هزارگی در یکی از نشست‌ها پفش شد، شماری از پشتونها سالن را به رسم اعتراض ترک کردند. با این تملیل، میتوان به درستی پی برد که متاسفانه بسیاری از مردم در کشور، بانگیزه‌های قومی پشت صندوق‌های رای میروند و از این نظر، اگر نامزد مورد نظرشان برنده‌ی انتخابات نشد، این احتمال وجود دارد که نتیجه‌ی انتخابات را نپذیرند و دست به فشونت بزنند.

### بررسی شتاب زده از جنبش...

نیروهای مرکز گریز و نقاد در مورد رژیم‌های گذشته بنا به ستم و احتجاف در این مناطق، به گونه‌ی طبیعی یک‌نوع انرژی و پتانسیل ذخیری با پیشینه را با خود همراه داشت. حفیظ الله امین که مانند دیگر رهبران حزب دموکراتیک خلق به تئوری توطئه و نفاق باور داشت، برای به هم اندازی اقوام، بویژه درون قبایل همجوار با هزاره‌ها از ترفند عبدالرحمان کار گرفت، ولی توطئه کارا ثابت نگردید. هزاره‌ها که در اواخر سال ۱۳۵۷ ه. ش بنا به ستم و احتجاف بی نظیر کارپردازان رژیم علم مخالفت را بر افراشته بودند، در جریان نیمه‌ی اول سال ۱۳۵۸ صاعقه وار مجموعه‌ی تشکیلات دولتی را از هزاره جات جاروب و تصفیه کردند.

این مقاومت خودجوش مردمی به تدریج به یکنوع مسیری که انتظار میرفت جهت یافت. ملاکان بزرگ، روحانیون سنتی و ندرتاً نخبگان تعلیم یافته و دولت‌دیده‌ی هزاره‌ها تصمیم گرفتند تا اساسات یکنوع تشکیل سیاسی-قومی را در مخالفت با رژیم سرهمبندی کنند. بصیر احمد دولت‌آبادی که یکی از شاهدان عینی وقایع چهار دهه‌ی اخیر بوده، زیر عنوان ماندگارترین تلاش در تاریخ می نویسد: "در جریان جنگ چهار کنت، نامی‌ی شورا به چهار کنت می رسد که از هر ولسوالی دو نفر یعنی یک خان و یک آخوند به پایتخت شورای ورس حاضر شوند تا در باره‌ی سرنوشت این کشور و حکومت تصمیم بگیرند. از چهار کنت حاجی خداداد شانجیری به عنوان ارباب و بابه مزاری به عنوان آخوند از سوی مردم انتخاب می شوند تا به شورا بروند. ادامه دارد

## برگی از تاریخ

### حفیظ الله امین چگونه کشته شد؟

راجع به اقدامات امین برای نزدیکی با کشورهای غربی و همکاران آن در منطقه، در اسناد لانه جاسوسی آمده است که پس از رسیدن امین به مقام اول، وزیر خارجه‌ی او شاه ولی در ملاقاتی با نیوسام، معاون وزارت خارجه‌ی امریکا به او خبر داد که جنرال ضیا و آقای شاه‌ی، رئیس دولت و وزیر خارجه‌ی پاکستان هر دو به کابل دعوت شده اند و حکومت افغانستان می خواهد اختلاف خود را با پاکستان رفع کند.

در سند دیگری، مورخ ۲۰ سپتمبر اعلان شد که اسدالله متین، سرپرست مدیریت اطلاعات وزارت خارجه در صحبت تلففونی با مادلین مکافی، کارمند سفارت امریکا در کابل گفته، آنها از من خواسته اند جويا شوم که آیا امریکا حاضر است روابطش را با افغانستان بهبود بخشد. نامبرده توضیح نداد که منظورش از آنها کیست؛ اما وی رابطه‌ی نزدیک با امین دارد. او گفت: امین شخصاً مایل است روابطش را با امریکا بهبود بخشد. سرانجام، در سند دیگری گفته شده که آرچربلد، شارژدافر سفارت امریکا در کابل با حفیظ الله امین ملاقات کرد. قابل توجه است که به جای شاه ولی، امین با بلد ملاقات کرده است.

اسناد بالا نشان می دهد که امین بلافاصله پس از بدست آوردن قدرت در تلاش نزدیکی با امریکا و پاکستان بود، اما چون تجربه و مهارت دیپلماتیک نداشت، برای اجرای این کار به اقدامات ناشیانه و پراکنده متوسل شد که احتمال کامیابی آن را از بین برد؛ اما امریکاییان که نه به صداقت او باور داشتند و نه به مهارت و کفایت او، مراجعاتش را جدی نگرفتند. با این که در اواخر اکتوبر یک دیپلمات ورزیده و آشنا با اوضاع افغانستان یعنی شخص آرچربلد را به کابل فرستادند و امین با او ملاقات کرد، اما بازهم حکومت امریکا به تقاضای او کم‌اعتنایی کرد. در مقابل دولت پاکستان علاقه مندی خود را به مفاهمه با او نشان داد. به گفته‌ی کلدیپ نایر، جنرال ضیا، رهبران کشور در مصاحبه‌ی اظهار داشت که در اواسط دسامبر پیام صمیمانه‌یی از امین دریافت نمود و حاضر شد که آقا شاه‌ی، وزیر خارجه را جهت مذاکره به کابل بفرستد. اما کار از کار گذشته بود و امین خود در آستانه تباهی قرار داشت.

به روایت امستوتز که بر مصاحبه‌ی مجله تایم با ولادیمیر کوزیچکین صاحب منصب فراری کا. جی بی به امریکا بنا یافته، به ساعت ۷ شام روز ۲۷ دسامبر، نیروی نظامی شوروی از میدان هوایی به سوی مرکز شهر حرکت کرد. اینان نخست مرکز رادیو و تلویزون را به دست آوردند و سپس دسته‌یی مرکب از چند صدتن کماندو با یک دسته‌ی خاص هجومی کا. جی بی ملبس به لباس نظامی افغانستان و سوار بر موترهای دارای نشان عسکری افغانی به قصر تپه‌ی تاج بیگ حمله بردند. اینان موظف بودند تا به کسی موقع ندهند که خبر حمله را از قصر به بیرون برساند. حفیظ الله امین که در ساقی خانه‌ی قصر با دختر زیبایی مشغول باده گساری بود، جا به جا به قتل رسید و آثار مداخله از بین برده شد.

به روایت کلدیپ نایر، روزنامه نگار هندی، نقشه‌ی از بین بردن امین از پیش توسط پاپوتین طرح شده بود. در گام نخست وی امین را وادار ساخت که از ارگ به دارالامان رخت بکشد و این کار با چنان شتاب صورت گرفت که در ضمن آن آثار باستانی موزیم در دارالامان با شکست و ریخت معروض گردید. وی علاوه می کند که در ۲۷ دسمبر امین هیچ گونه خطری را احساس نمی کرد و طعام چاشت را که توسط آشپزی از مردم آسیای میانه شوروی تهیه شده بود، با اشتهای همیشگی صرف کرد. اما بعد از صرف طعام احساس ناراحتی کرد و پسرش عبدالرحمان را نزد خود خواسته و به او گفت که ممکن است توسط روس‌ها مسموم شده باشد. عبدالرحمان گفته‌ی او را به جنرال محمد یعقوب، لوی درستیز رساند و وی نیروی گارد را برای مقابله با حوادث آماده ساخت. به این صورت هنگامی که جنرال شوروی به قصر رسید، با آتش افراد گارد روبرو شد و هر چند افراد مذکور چانس کامیابی در برابر نیروی مهاجم نداشتند، برای چند ساعت به مقاومت دوام دادند. در جریان این برخورد امین هدف گلوله قرار گرفته و به قتل رسید یا قبلاً زیر تاثیر زهر فوت کرده بود. دو پسرش با یک تعداد از افراد خانواده کشته شدند، اما زن و دو دخترش نجات یافتند. نامه نگار مذکور می افزاید که روایت مسموم شدن امین بعداً از جانب اتل بهاری واجپای، وزیر خارجه‌ی هند هم تصدیق شد.

از دیگر سو، یک تعداد از همکاران امین در اواخر ماه اکتوبر سال ۱۹۸۰ در کابل به او گفتند که امین را دیدند که به سفارت شوروی برده شد. کارمندان غیرسازمانده مقام ریاست جمهوری که پیش از این یاد شد، از گفته‌ی خانه سامان قصر تپه‌ی تاج بیگ حکایت کرد که بعد از صرف طعام، احوال امین برهم خورده و در اتاق خوابش بستری شد. در آن روز خانمش از یک تعداد خانمهای دیگر برای صرف نان شب دعوت داشت. پیش از رسیدن مهمانها، قصر مورد حمله قرار گرفت و امین در حال مریضی یا بیهوشی گرفتار و پسرش عبدالرحمان در درگیری با سربازان شوروی کشته شد.

برگرفته از کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر، تالیف میر محمد صدیق فرهنگ، جلد اول و دوم، چاپی بیستم، تهران: ۱۳۸۸

## نگاه اجمالی به...

تصمیم بگیرد که به هندوستان حمله نماید، چون سکنه هندوستان رعایای اعلی حضرت پادشاه انگلستان می باشند، یک قشون کوه پیکر با تمام لوازم و مهمات آن از طرف کارگذاران اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاهی ایران به افغانستان مامور خواهد شد که آن مملکت را خراب و ویران نماید و تمام جدیت و کوشش را به کار خواهند برد که آن ملت به کلی مضمحل شده و پریشان گردد.

ماده سوم: اگر پادشاه افغانستان مایل گردد که از در دوستی و صلح وارد گردد... باید خیال حمله به هند را از سر خود بیرون کند.

ماده چهارم: هرگاه اتفاق افتاد که پادشاه افغانستان یا کسی از ملت فرانسه بخواهد با دولت شاهنشاهی داخل جنگ گردد... انگلیس به ایران کمک نظامی می کند. این معاهده بار دیگر در سال ۱۸۰۹ تجدید گردیده و با استحکام بیشتر میان دو طرف به امضا

رسید. فرهنگ می نویسد: "در آن معاهده میان دولتین در مورد افغانستان آمده است." ماده چهارم: به علاوه طرفین قبول می نمایند که هرگاه به متصرفات دولت پادشاهی انگلیس در هندوستان از طرف افغانها هجوم یا حمله شود، اعلی حضرت پادشاه ایران یک عده قشون را برای حفظ هندوستان به به موجب مقررات عهد نامه مفصل بعدی مامور خواهد ساخت.

ماده هفتم: هرگاه بین دولت علیه ایران و افغانستان جنگ واقع شود، اعلی حضرت پادشاه انگلستان را در آن میان دخالتی نخواهد بود، مگر این که بین طرفین واسطه صلح شود. انگلیس که اوضاع را ترصد میکرد، به زودی با اعزام هیئت بلندپایه به رهبری مونت استیورات الفستون به دربار شاه شجاع الملک و معاهده‌ی مورخ هفدهم جون ۱۸۰۹ را با وی به امضا رساند. در آن معاهده آمده است: "اولاً آنکه چون طایفه فرانسه و قاجار باهم در مخالفت دولت دراتبه متفق شده اند، هرگاه خواسته باشند که در ممالک

ناچار تخت و تاج را گذاشته و راه فرار در پیش گرفت. اما چیز شگفت انگیز و دردناک، تسلیمی دوست محمد به انگلیسی هاست به روایت جنگنامه. امیر به مسجدی خان اطلاع داد که در نظر دارد به کابل رفته خود را به انگلیسی ها تسلیم بدهد. مسجدی خان سعی کرد که او را از این اقدام باز دارد، اما نصایح او سودمند نیافتاد و امیر از او جدا شده به اتفاق یک نفر سلطان نام سر راست به کابل آمد و در موقعی که مکناتن در برون بالاحصار با یک نفر از افسران مشغول گردش بود، امیر توسط سلطان از آمدنش به او اطلاع داد و بعد در حالی که هنوز مکناتن از بهت و حیرتی که از شنیدن این خبر به او رخ داد، خارج نشده بود که امیر شخصاً به او نزدیک شده و شمشیرش را تسلیم داد.

واقعه‌ی تراژیک دیگر در تاریخ افغانستان چگونگی کشمکش بین امیر دوست محمد خان و پسرش وزیر اکبرخان است که دل بستگی انسان افغانی را به قدرت و قساوت او را حتا در مورد پسرش بازگو میکند. فرهنگ در این رابطه می نویسد: "این

سلطانی عبور نمایند، چاکران درگاه آسمان جاه پادشاه ممدوح سد راه آنها شده، حتی المقذور در مجادله و ممانعه آنها کوشیده نگذارند که عابر و قاصد هند متعلقه انگلیس شوند. ثانیاً آنکه اگر فرانسوی و قاجاری به معاهده خودها عازم ملک پادشاهی شده لشکر کشی نمایند، کارکنان دولت انگلیسیه به جهت تدافع آنها قصوری نه ورزیده، از اخراجات جهت مهم مزبور خود را معاف ندارند. و هرگاه قرارداد معاهده‌ی فرانس و قاجار بر قرار هم نباشد، این دو مطلب که مرقوم خامه مشکین شمامه گردید، برقرار بوده از طرفین بوقوع رسد. ثالثاً آنکه فی مابین این دو دولت دوستی و یگانگی همیشه برقرار بوده، حجاب بیگانگی از میان مرتفع باشد و به ملک دیگر به هیچگونه مداخلت ننماید. و پادشاه ممدوح از فرانسویان احدی را در ملک خود راه ندهند." ۲۹ سال بعد انگلیس ها موفق به امضای معاهده‌ی سه جانبه (رنجیت سنگ+ شجاع الملک+مکناتن) گردید. این معاهده در تاریخ

عدم اطلاع از سیاست جهانی بنا یافته بود، در برابر دورویی روس ها با ناکامی مواجه شد و خودش در حالی که سخت مریض و از هر طرف مایوس بود، در فروری ۱۸۷۹ به عمر ۵۸ سالگی در مزار شریف وفات یافت.

گذشته از همه تراژدی درخور توجه بعد از امضای معاهده‌ی کندمگ توسط امیر محمد یعقوب، استعفای وی و به لودیانه فرستاده شدن او است. فرهنگ در این مورد می نویسد: "محمد یقوب خان قبلاً به عنوان مسوول حادثه‌ی کیوناری به هند تبعید شده بود." اما غبار وارد جزئیات گردیده و به گونه‌ی دیگر می نگارد: "امیر محمد یقوب خان که مارش انگلیس را به کابل حتمی دانست، به غرض نجات شخص خود در نامه‌یی به رابرتس نوشت که چون سوقیات دولت انگلیس به غرض حمایت سلطنت من است، لذا به حکام خود امر کرده ام که از حرکت سپاه انگلیس ممانعت نکنند. اینست نتیجه اعمال یک دولت مطلق العنان و غیرمسوول در سرنوشت میلیون ها نفر. امیر محمد یعقوب خان که تا خوشی

**افغانستان که در جریان قرن ۱۹ صحنه‌ی بازی بزرگ و میدان رقابت دو امپراتوری بود، در جریان سال ۱۸۷۸ بار دیگر فاقد زمامدار مشروع گردید. امیر شیر علی خان که در این بازی بزرگ به مثابه‌ی ابزاری در دست دو بازیگر بزرگ آن عهد در جریان ماه دسامبر همان سال ناچار به ترک تاج و تخت کابل گردید، راهی مزار شریف شد. فرهنگ در این زمینه مینوسید: "ظاهراً نقشه‌ی او(امیر شیر علی) این بود که از مزار به تاشکند رفته و با قوای روس به افغانستان بازگردد و انگلستان را از کشور قهراً طرد کند. اما این نقشه که بر مقدمات غلط و عدم اطلاع از سیاست جهانی بنا یافته بود، در برابر دورویی روس ها با ناکامی مواجه شد و خودش در حالی که سخت مریض و از هر طرف مایوس بود، در فروری ۱۸۷۹ به عمر ۵۸ سالگی، در مزار شریف وفات یافت.**

لوگر برای منصرف ساختن رابرتس از ورود به کابل رفته بود، اینک به شکل اسیری در دست دشمن قرار داشت. وقتیکه مردم در چهار آسیا با پرچم های رنگه‌ی خود جلو سپاه دشمن را گرفتند، امیر محمد یعقوب خان از بلندی کمپ انگلیس منظره این جنگ خونین را تماشا میکرد که از یکطرف قشون و توپخانه منظم قرار داشت و از دیگر طرف مردمی که فقط با عقیده‌ی وطن پرستی و آزادی خواهی خون خود را نثار میکردند و با پیش قبض و سیلاوه در برابر توپخانه دشمن پیش میرفتند."

موصوف ادامه میدهد: "امیر محمد یعقوب خان که روش بریتانیه را دید از دعوت رابرتس در حضور به هم رساندن در اجتماع ۱۲ اکتوبر بالاحصار سرباز زد و استعفای خود را نوشته و به رابرتس فرستاد. اما اینوقت او اسیر در دست انگلیس بود." سرانجام بازیگر بزرگ در قرن ۱۹، امیر محمد یعقوب خان را به لودیانه به شکل محبوس فرستاد. غبار می نویسد: "رابرتس در اواخر نوامبر امیر محمد یعقوب خان اسیر را با قطعات نظامی در هندوستان اعزام نمود."

**ادامه دارد**

## رسانه‌ها در کوره‌ی انتخابات...

نمیتواند، عام و همه‌گیر باشد. حتا گزارشگر و تصویربرداری که رویداد را زیر پوشش خبری می برد، از خواستگاه‌های طبقاتی مشخص و معینی برخوردار اند و از سویی هم، در رسانه‌یی کار میکنند که چشم‌انداز تعریف‌شده‌یی از واقعیت عینی دارد. به گونه‌ی مثال، جنگ روان در افغانستان را رسانه‌ی وابسته به دموکراسی غربی، جنگ علیه تروریسم و بنیادگرایی اسلامی میدانند و از آن پشتیبانی میکنند؛ اما همین رویداد را رسانه‌ی مربوط به بنیادگرایان اسلامی، با چشم دیگری نگاه میکند و آنرا جنگ ایالات متحد امریکا علیه مردم افغانستان میدانند که از سوی این رسانه نکوهش شده است. از این نظر، تصویرسازی هر دو رسانه از واقعیت عینی جنگ امریکا در افغانستان متفاوت و گاهی در تضاد باهم است. رسانه‌ی غرب محور، هنگامیکه میخواهد حضور امریکا در افغانستان را سودمند توجیه کند، از پیشرفت‌هایی تصویرسازی میکند که این کشور در جریان سیزده سال گذشته داشته و دستاوردهایی را به رخ مردم میکشد که به باور رسانه‌ی غرب محور، اگر ایالات متحد امریکا و در مجموع غرب نبود، شهروندان افغانستانی به آن نمی رسیدند. جنگ امریکا در افغانستان اما نیمه‌ی بد و ویرانگر نیز دارد که تصویرسازی نزدیک به حقیقت از آنها به دوش رسانه‌های متفاوت تر است، نه رسانه‌های بنیادگرا. زیرا این رسانه‌ها نیز در پوشش جنگ ایالات متحد امریکا در افغانستان به شدت یک‌جانبه و ایدئولوژیک عمل میکنند.

### رسانه‌های غربی زیر ذره‌بین

در جریان انتخابات ریاست جمهوری پیش‌رو، رسانه‌های غربی نیز نقش تاثیرگذارتر خواهند داشت. زیرا این رسانه‌ها از شبکه‌های اطلاعات‌گیری قوی و گسترده‌یی در مقایسه با رسانه‌های افغانستانی برخوردار اند و پشت صحنه‌ی سیاست افغانستان را به مراتب عمیق‌تر از رسانه‌های داخلی زیر نظر دارند. رسانه‌های غربی یکی از نخستین منابع خبرگیری رسانه‌های افغانی اند و در رویدادهایی مثل انتخابات این منابع فعال تر میشوند. اما این رسانه‌ها نیز استراتژی مشخص نشراتی خود را دارند و از مهارت بلندی در کار مدیریت ذهن‌ها برخوردار اند.

انتخابات افغانستان یک بار دیگر، شناخت افغانها و سیاستگران را نسبت به ماهیت اصلی رسانه‌های به اصطلاح آزاد و غیروابسته‌ی جهانی بیشتر میکند. آنها بیشتر خواهند دانست که رسانه‌های غربی چگونه در تعیین سیاست‌های خارجی دولت‌های‌شان به نمایندگی از حکومت یا بخشی از قدرت، اعمال نفوذ می کنند و برای مدیریت سیاست در کشورهای جهان سومی، به طور گزینشی و حساب شده مسایلی را مطرح می کنند و گاه از گاه کوه میسازند و گاهی نیز کوه را گاه جلوه می دهند.





از اعلامیه‌های مرکز مطالعات صلح و توسعه:

۱۳ دلو ۱۳۹۲ هجری خورشیدی

## شفافیت‌سازی طرح قانون معادن، نیاز جدی



**اگر افغانستان قانون خوبی در زمینه‌ی استخراج معادن داشته باشد، اما کسی در فکر تطبیق آن نباشد و کار استخراج معادن هم مثل سابق خودسرانه و غیرقانونی صورت گیرد، قانون معادن در روی کاغذ دردی را دوا نمی‌کند.**

**همین حالا، در حالیکه حکومت منتخب مرکزی وجود دارد و نهادی به نام وزارت معادن در چهارچوب دولت فعالیت میکند، بعضی از معادن کشور بواسطه‌ی زورگویان و سلاح بدستان محلی استخراج میشود و مواد حاصل‌شده از آن به قیمت بسیار پایین به کشورهای همسایه، مخصوصاً پاکستان قاچاق میگردد که دولت تا هنوز در این زمینه کاری از پیش نبرده است.**

مشکلات کنونی در روند استخراج معادن را کم کند، بلکه به آن می‌افزاید؛ چالشهایی که اگر به گونه‌ی درست به آنها رسیدگی نشود، زمینه‌ساز بحران دیگری در کشور خواهد شد.

شفاف‌سازی قانون معادن در گام نخست میتواند این نگرانی را کم کند، اما شفاف‌سازی و تصویب طرح قانون معادن به تنهایی نمیتواند کارساز باشد. درست است که تصویب قانون معادن، گام نخست در زمینه‌ی استخراج شفاف ذخایر طبیعی کشور است، اما عملی‌سازی قانون مهم‌ترین کاری میباشد که پس از تصویب آن باید صورت گیرد. یعنی اگر افغانستان قانون خوبی در زمینه‌ی استخراج معادن داشته باشد، اما کسی در فکر تطبیق آن نباشد و کار استخراج معادن هم مثل سابق خودسرانه و غیرقانونی صورت گیرد، قانون معادن در روی کاغذ دردی را دوا نمی‌کند. همین حالا، در حالیکه حکومت منتخب مرکزی وجود دارد و نهادی به نام وزارت معادن در چهارچوب دولت فعالیت میکند، بعضی از معادن کشور بواسطه‌ی زورگویان و سلاح بدستان محلی استخراج میشود و مواد حاصل‌شده از آن به قیمت بسیار پایین به کشورهای همسایه، مخصوصاً پاکستان قاچاق میگردد که دولت تا هنوز در این زمینه کاری از پیش نبرده است.

به باور مرکز مطالعات صلح و توسعه، معادن یکی از منابع حیاتی افغانستان است. اگر دولت پس از بازنگری کامل طرح قانون معادن و رفع نارسایی‌ها و کمبودی‌های این قانون آنرا تصویب کند و در گام بعدی برای عملی‌سازی آن اقدام کند، به یقین که زمینه‌ی سودجویی یک عده‌ی خاص از معادن را از میان خواهد برد و این کار تلاش پرباری است برای شگوفایی اقتصادی کشور.

افغانستان کشوری است که از نظر داشتن معادن ذخایر زیرزمینی از جایگاه برتری در منطقه برخوردار است. گفته میشود که تا حال وجود یک هزار و ۴۴۰ معدن در افغانستان تثبیت شده که حدود ۴ هزار و ۵۰۰ منبع معدنی دیگر نیز در کشور به چشم می‌خورد که ارزش مجموعی این منابع حدود ۵۰۰ تریلیون دالر ارزیابی شده است. اما بنابر عوامل متعدد از جمله ادامه‌ی جنگ‌ها، نبود دولت‌های دلسوز و مردمی و ضعف حکومت‌داری این ذخایر عظیم اقتصادی که منبع درآمد بزرگی برای اقتصاد کشور است، دست نخورده باقی مانده است.

پس از به وجود آمدن دولت رئیس‌جمهور کززی، بررسی‌هایی روی معادن و ذخایر طبیعی کشور صورت گرفت و کارهایی برای استخراج معادن و سرمایه‌گذاری در این بخش انجام شد که به نظر بسیاری از کارشناسان مسایل اقتصادی، این روند بسیار آهسته و تدریجی به پیش میرود. در کنار سایر عواملی که سبب کندی روند یادشده گردیده است، نبود قانون جامع و شفاف معادن است؛ قانونی که بتواند از یکسو برای سرمایه‌گذاران چهارچوب روشن و مطمئن بسازد تا آنان به گونه‌ی بهتر و بدون نگرانی به کار سرمایه‌گذاری بپردازند و از سوی دیگر، زمینه‌ی سوءاستفاده‌های مقامهای دولتی را از میان ببرد. اما طرح قانون معادن کشور که گفته میشود رئیس‌جمهور کززی آنرا توشیح خواهد کرد، کاستی‌ها و نارسایی‌های زیادی دارد و نبود شفافیت در روند مناقصه و روشن نبودن راهکار دادگاهی کردن مقامهای دولتی که از شرکت‌های ویژه برای پیروزی در روند داوطلبی پشتیبانی میکنند، از جمله‌ی این نارسایی‌ها است.

دولت افغانستان در سیزده سال گذشته نتوانسته قانون معادن را تصویب کند. حالا با گذشت بیش از یک دهه، قانونی که ترتیب شده نه تنها نمیتواند چالش‌ها

## نگاه اجمالی به ارتباطات و معاهدات زمامداران افغانی با دولت‌های غربی

آزاد

استخباراتی در قالب جهانگرد و مسافر نیز به آن مجموعه افزوده گردید.

اما در اواسط قرن هژده (۱۷۶۱) که احمد شاه درانی توانست بعد از فتح جنگ پانی پت بر دهلی دست یابد، اولین بار در عرصه‌ی سیاسی تماس رسمی با مستروانسی تارت گورنر کمپنی هند شرقی در اوایل مارچ همان سال گرفت و بنا به نوشته‌ی فرهنگ از جانب وی چنین اطمینان یافت که این خدمتگزار با وفای اعلی حضرت که به جای ثابت جنگ "لقب هندی کلنل کلایو گورنر قبلی" تعیین گردیده از اوامر شاه عالم اطاعت دارد و حاضر است با او از پتنه به دهلی برود.

غبار جمع‌بندی انگلیس را بدینگونه آورده

روابط خراسان بزرگ یا افغانستان کنونی با دنیای اسلام و جهان غرب تا قرن شانزده نهایت محدود بود. این تماس‌ها در ابتدا توسط اقلیت‌های فعال، اما با جای پای وسیع فرهنگی در سطح جهان آغاز میگردد. بنابه گفته‌ی وارتان گریگوریان، نویسنده کتاب افغانستان معاصر، این سه اقلیت عبارت بودند از: هندوها، یهودی‌ها و ارمنی‌ها

این سه اقلیت روابط تجاری افغانستان را عمدتاً از طریق خشکه با جهان خارج تأمین میکردند.

در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ در کنار تاجران، مبلغان مذهبی به گونه‌ی رسمی و غیررسمی و هیئت‌های اعزامی جهت به دست آوردن اطلاعات

فرهنگ انکشاف آن ارتباط را به گونه‌ی دیگر می‌نویسد: "بنابارت از فکر حمله به هند منصرف نگردیده و در سال ۱۷۹۹ بعد از صلح با روسیه نقشه جدیدی را برای حمله به هند به اتفاق پل اول امپراتوری آن کشور عقد نمود. به موجب این نقشه قوای دو کشور باید از طریق ایران و افغانستان به هند حمله می‌برد. بر اساس آن در جنوری ۱۸۰۰ پل اول به شهزاده اورلوف فرمانده کل قزاق‌ها فرمان داد که برای حمله به هند از طریق اورنورغ آماده شود و در سر راه خود فتح بخارا را برای امپراتوری روسیه در نظر بگیرد تا دولت چین نتواند به آن دست درازی کند."

کپتان مالکم، سفیر انگلیس که در این عصر در دربار شاه قاجار نهایت فعال بود، برای جلوگیری از آن ارتباطات که منافع امپراتوری انگلیس را در هند تهدید میکرد، با دربار ایران علیه افغانستان معاهده را در سال ۱۸۰۰ میلادی به امضا رساند که مفاد آن در رابطه با افغانستان از این قرار است:

"ماده دوم: هرگاه پادشاه افغانستان... صفحه ۷

است: "انگلیس‌های هند که چنین دیدند به فتوحات آینده خود بیشتر امیدوار گردیده و سال ۱۷۶۱ را در نوشته‌ی خود بنام سال "مهم" نامیدند، زیرا حوادث به فایده ایشان بود."

به تدریج بعد از مرگ احمد شاه و تیمور شاه درانی، سیاست توسعه طلبانه‌ی انگلیس‌ها به طرف آسیای مرکزی و نگاه رقابتی ناپلیون فرانسوی به شرق افغانستان را در محراق این رقابت‌ها قرار داد. این ارتباطات بنا به زعم بسیاری از واقعه نگاران در زمان زمان شاه اتفاق افتاده است. غبار در این رابطه می‌نویسد: "دولت قوی مراغه که در راه پیشرفت قوای اروپایی سدی بود، در این سال از هم شکست و پیشوای بزرگ مرته چشم از جهان پوشید و پیشوای چهارم با قوای کمی باقی ماند. تسلط قوای فرانسه در جنوب هند در مقابل انگلیس‌ها خاتمه یافت. صلابت جنگ طرفدار فرانسه نیز در دکن از طرف نظام علی "نظام جدید" دکن کشته شد. تمام این چیزها راه پیشرفت استعمار انگلیس را در هندوستان هموار مینمود."